

مباحث الفاظ اصول فقه در میان دانشهای زبانی (۲)

تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول

مصطفی ملکیان

جستار ”مباحث الفاظ اصول فقه در میان دانشهای بشری“ درازآهنگتر از آن شد که در محدوده‌ی مقاله‌ای در خور طبع و نشر در یک شماره‌ی مجله بگنجد. لاجرم به دو بخش تقسیم شد: بخش نخست با عنوان ”جغرافیای دانشهای زبانی“ در شماره‌ی پیشین نقد و نظر نقاب از رخ برافکند و اینک بخش دوم با عنوان ”تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول“ در این شماره، چهره می‌گشاید.

۳. پیش از تعیین جایگاه مباحث لفظی علم اصول فقه مسلمین در طرح اجمالی دانشهای زبانی، تذکار سه نکته لازم مینماید:

۱. ۳. ۱. عالمان علم اصول فقه مسلمین (که، از این پس، از آنان به ”اصولیان“ تعبیر خواهم کرد) نه در تعریف علم اصول فقه همداستانند، نه در تحدید موضوع این علم، و نه در تقسیم مباحث و مسائل آن.

۱. ۱. ۳. برای پیشبرد جستار کنونی، ناهمداستانی اصولیان در باب تعریف علم اصول فقه (که، از این پس، اختصاراً، از آن به ”علم اصول“ تعبیر خواهم کرد) زیانی ندارد، زیرا در تعیین مراد از ”مباحث لفظی علم اصول“ تأثیر چندانی ندارد. بنابراین، از ورود در آراء و انظار

گونه‌گون راجع به تعریف علم اصول و ذکر نقاط قوت و ضعف هر یک از آنها و دلیل رجحان تعریف مختار صرف نظر میشود. میتوان، به اقتضای شهید محمدباقر صدر، پذیرفت که: "علم اصول عبارتست از علم به مؤلفه‌های مشترک خصوص استدلالات فقهی که فقیه آنها را به عنوان دلیلی بر جعل شرعی کلی به کار میگیرد."^{۶۲}

۲. ۱. ۳. برای پیشبرد جستار کنونی، ناهمداستانی اصولیان در باب تحدید موضوع علم اصول، نیز، زیانی ندارد، زیرا این نیز در تعیین مراد از "مباحث لفظی علم اصول" تأثیر چندانی ندارد. بنابراین، در اینجا نیز، از ورود در آراء و انظار گونه‌گون راجع به تحدید موضوع علم اصول و ذکر نقاط قوت و ضعف هر یک از آنها و دلیل رجحان تحدید مختار صرف نظر میشود. باز، میتوان، به اقتضای شهید محمدباقر صدر، پذیرفت که: "موضوع علم اصول عبارتست از ادله‌ی مشترک خصوص استدلالات فقهی"^{۶۳} و قبول کرد که: "در مسائل علم اصول، بحث بر سر دلیلیت آن ادله و جواز استناد فقیه به آنها در مقام استنباط است."^{۶۴}

۳. ۱. ۳. اما ناهمداستانی اصولیان در باب تقسیم مباحث و مسائل علم اصول در چندوچون جستار کنونی اثر مینهد، زیرا در تعیین مراد از "مباحث لفظی علم اصول" تأثیر فراوان دارد. مثلاً، بر حسب پاره‌ای از تقسیمبندیهای مباحث و مسائل علم اصول، بحث مقدمه‌ی واجب، یعنی این بحث که آیا وجوب ذی‌المقدمه مستلزم وجوب مقدمه هست یا نه، یا بحث ضد، یعنی این بحث که آیا امر به یک فعل اقتضای نهی از ضد آن را دارد یا نه، جزو مباحث لفظی علم اصول به حساب می‌آید، و بر حسب تقسیمبندیهای دیگر، جزو این مباحث محسوب نمیشود. نیز، به مقتضای پاره‌ای از تقسیمبندیها بعضی از بحثهایی که به وضع یا استعمال یا دلالت الفاظ مربوط میشوند، مانند بحثهای راجع به حقیقت وضع، هویت واضع تعابیر زبانی، وضع تعیینی و وضع تعیینی، اقسام وضع، معنای حرفی، استعمال حقیقی و استعمال مجازی، تبعیت دلالت از اراده‌ی متکلم، علامات حقیقت و مجاز، اصول لفظی (مانند اصالت حقیقت، اصالت عموم، اصالت اطلاق، اصالت عدم تقدیر و اصالت ظهور)، و ترادف و اشتراک، در زمره‌ی مباحث لفظی علم اصول محسوب میشوند، و به مقتضای تقسیمبندیهای دیگر، در این زمره به حساب نمی‌آیند.^{۶۵}

در عین حال که نحوه‌ی تقسیم مباحث و مسائل علم اصول در تعیین قلمرو مباحث لفظی این علم تأثیر قاطع و وافر دارد، درباره‌ی نحوه‌ی این تقسیم، به هیچ روی، اتفاق نظری در میان

اصولیان به چشم نیاید. برای اینکه اندکی از اختلاف آراء و انظار اصولیان، در باب نحوه‌ی تقسیم مباحث و مسائل علم اصول، آشکار شود به هشت تقسیم‌بندی از هشت اصولی شیعی امامی اشاره میشود.

۳. ۱. ۳. ۱. سید مرتضی علم‌الهدی (۴۳۶-۳۵۵)، در الذریعة إلى اصول الشريعة، که آن را "اولین کتاب کامل در اصول فقه شیعه امامیه" ۶۶ و "مهمترین و قدیمیترین منبع اصول فقه شیعی امامیه" ۶۷ دانسته‌اند، مباحث علم اصول را به ۸۱۵ مبحث تقسیم میکند، بدین صورت: (۱) خطاب، اقسام و احکام آن؛ (۲) امر، احکام و اقسام آن؛ (۳) احکام نهی؛ (۴) عموم و خصوص؛ (۵) انواع تخصیص؛ (۶) مجمل و بیان؛ (۷) نسخ و مسائل آن؛ (۸) اخبار؛ (۹) صفات راوی خبر و مروی؛ (۱۰) کیفیت الفاظی که باید در مقام روایت به کار روند؛ (۱۰) افعال؛ (۱۱) اجماع؛ (۱۲) قیاس و توابع و لواحق آن؛ (۱۳) اجتهاد و مسائل آن؛ (۱۴) حظ و اباحه؛ و (۱۵) لزوم یا عدم لزوم اقامه‌ی دلیل بر کسی که استصحاب حال میکند و کسی که نفی میکند. ۶۹

۳. ۱. ۳. ۲. محقق حلی (۶۷۶-۶۰۲)، در معارج الأصول، مباحث علم اصول، را به ۱۰ مبحث تقسیم میکند:

(۱) مقدمات، شامل سه مقدمه درباره‌ی مبادی تصویری، خطاب و اقسام آن، و حقیقت و مجاز؛ (۲) اوامر و نواهی؛ (۳) عموم و خصوص؛ (۴) مجمل و مبین؛ (۵) افعال؛ (۶) اجماع؛ (۷) اخبار؛ (۸) نسخ و منسوخ؛ (۹) اجتهاد؛ (۱۰) فصلهای گونه‌گون، شامل سه فصل درباره‌ی مفتی و مستفتی (= مجتهد و مقلد)، مسائل مختلف (شامل تصرفاتی که حکمشان دانسته نیست، استصحاب، و نافی حکم)، و آنچه از ملحقات ادله‌ی اصول است و خود، از زمره‌ی این ادله نیست. ۷۰

۳. ۱. ۳. ۳. شیخ حسن بن زین الدین (۱۰۱۱-۹۵۹)، در قسمت اصول فقه کتابش با نام معالم الدین و ملاذ المجتهدین (همان قسمتی که در حوزه‌های علوم دینی شیعی به معالم الأصول مشهورست)، مباحث علم اصول را به ۹ مبحث و یک خاتمه تقسیم میکند: (۱) گزیده‌ای از مباحث الفاظ، شامل جزئیات و کلیات، و تواطی و تشکیک، و تباین، و ترادف، و اشتراک، و حقیقت و مجاز، و نقل لغوی یا شرعی یا عرفی، و ارتجال، و نیز حقیقت شرعی، و نیز استعمال لفظ مشترک در بیش از یک معنا و نیز استعمال لفظ در معنای حقیقی و مجازی؛ (۲) اوامر و نواهی؛ (۳) عموم و خصوص؛ (۴) مطلق و مقید و مجمل و مبین؛ (۵) اجماع؛ (۶) اخبار؛ (۷) نسخ

۸) قیاس و استصحاب؛ ۹) اجتهاد و تقلید؛ و خاتمه در باب تعادل و ترجیح. ۷۱.

۳. ۱. ۳. ۴. آخوند شیخ محمد کاظم خراسانی (۱۳۲۹ - ۱۲۵۵)، در کفایة الأصول، مباحث علم اصول را به یک مقدمه، ۸ مبحث، و یک خاتمه تقسیم میکند: مقدمه درباره‌ی ۱۳ موضوع: یک) تعریف موضوع علم، ملاک تمایز علوم، موضوع علم اصول، و تعریف علم اصول؛ دو) وضع؛ سه) استعمال مجازی؛ چهار) اطلاق لفظ و اراده‌ی نوع یا صنف یا مثل یا شخص آن؛ پنج) عدم تبعیت دلالت از اراده‌ی متکلم؛ شش) وضع مرکبات؛ هفت) امارات وضع (نشانه‌های حقیقت و مجاز)؛ هشت) احوال لفظ و تعارض آنها؛ نه) حقیقت شرعی؛ ده) صحیح و اعم؛ یازده) اشتراک لفظی؛ دوازده) استعمال لفظ در بیش از یک معنا؛ و سیزده) مشتق؛ ۱) اوامر؛ ۲) نواهی؛ ۳) مفاهیم؛ ۴) عام و خاص؛ ۵) مطلق و مقید و مجمل و مبین؛ ۶) امارات معتبره‌ی شرعی یا عقلی؛ ۷) اصول عملیه؛ ۸) تعارض ادله و امارات؛ و خاتمه درباره‌ی اجتهاد و تقلید. ۷۲.

۳. ۱. ۳. ۵. شیخ محمدحسین اصفهانی (۱۳۶۱ - ۱۲۹۶)، در (رسالة فی) الأصول علی النبیج الحدیث، مباحث علم اصول را به یک مقدمه، ۴ مبحث، و یک خاتمه تقسیم میکند: مقدمه درباره‌ی مبادی تصویری و تصدیقیه‌ی علم اصول، اعم از مبادی زبانی و حکمی، شامل الف) مبادی تصویری زبانی، یعنی وضع، معانی حرفیه، انشاء و اخبار، و نشانه‌های حقیقت و مجاز، ب) مبادی تصدیقیه‌ی زبانی، یعنی حقیقت شرعی، صحیح و اعم، امکان اشتراک لفظی، و امکان و امتناع استعمال لفظ در بیش از یک معنا، ج) مبادی تصویری حکمی، یعنی انقسام حکم به تکلیفی و وضعی، انقسام واجب به مطلق و مشروط، انقسام واجب به منجز و معلق، انقسام واجب به نفسی و غیره، انقسام واجب به تعیینی و تخییری، انقسام واجب به عینی و کفائی، انقسام واجب به موسع و مضیق، و امر تعبیدی و توصلی و د) مبادی تصدیقیه‌ی حکمی، یعنی امکان و امتناع اخذ قصد قربت در متعلق امر، مقدمه بودن و نبودن ترک ضد برای فعل ضد و فعل ضد برای ترک ضد، امکان و امتناع تعلق امر به طبیعت، و ترکب یا بساطت حقیقت ایجاب؛ ۱) مسائل عقلی نظری و عملی، مانند اجزاء، و ملازمه‌ی میان وجوب یک کار و وجوب مقدمه‌ی آن کار؛ ۲) مسائل لفظی، یعنی احکام (= اوامر و نواهی) از حیث خودشان، احکام از حیث تعلیقشان بر شرط یا وصف و امثال اینها، و موضوعات و متعلقات احکام از حیث عموم و خصوص و اطلاق و تقيید و اجمال و بیان؛ ۳) مسائل مربوط به حجج شرعی، یعنی

حجیت مطلق ظواهر و خصوص ظاهر کتاب، حجیت حکایت سنت، حجیت نقل اجماع، و حجیت استصحاب؛ (۴) مسائل مربوط به تعارض دو حجیت از لحاظ دلالت یا سند؛ و خاتمه درباره‌ی براءت و اشتغال و اجتهاد و تقلید. ۷۳

۳. ۱. ۳. ۶. شیخ محمدرضا مظفر، در اصول الفقه، تقسیم‌بندی‌ای از مباحث علم اصول ذکر میکند و میگوید: ”این تقسیم‌بندی نوظهور است و استاد بزرگ ما، شیخ محمد حسین اصفهانی - قدس سره - که به سال ۱۳۶۱ [ه. ق.] درگذشت، بدان تفتن یافت و آن را در آخرین سلسله‌ی درس‌های خود تعلیم کرد... تقسیم‌بندی درستی است که همه‌ی مسائل علم اصول را فراهم می‌آورد و هر مسأله‌ای را در باب خودش می‌گنجاند. مثلاً مبحث مشتق قبلاً از جمله‌ی مقدمات به شمار می‌آمد، در صورتی‌که باید از مباحث الفاظ به شمار آید، و مقدمه‌ی واجب و مسأله‌ی اجزاء و مانند اینها قبلاً از مباحث الفاظ به شمار می‌آمدند و حال آنکه جزو بحث ملازمات عقلیه‌اند... و از این قبیل.“ ۷۴

بر حسب این تقسیم‌بندی، مباحث علم اصول به ۴ مبحث تقسیم میشوند: (۱) مباحث الفاظ که در آنها از مدلولات و ظواهر الفاظ از نظر گاهی عام بحث میشود: مشتق، اوامر، نواهی، مفاهیم، عام و خاص، مطلق و مقید، و مجمل و مبین؛ (۲) مباحث عقلیه که در آنها از لوازم خود احکام، هر چند آن احکام مدلول لفظ نباشند، بحث میشود: مستقلات عقلیه، شامل تحسین و تقبیح عقلی، ادراک عقلی حسن و فُح، ثبوت ملازمه‌ی عقلی میان حکم عقل و حکم شرع، و غیر مستقلات عقلیه، شامل اجزاء، مقدمه‌ی واجب، مسأله‌ی ضد، اجتماع امر و نهی و دلالت نهی بر فساد؛ (۳) مباحث حجّت که در آنها از حجیت و دلیلیت بحث میشود: حجیت و دلیلیت کتاب، سنت، اجماع، دلیل عقلی، ظواهر، شهرت، سیره، و قیاس (و استحسان و مصالح مُرسله و سدّ ذرائع)؛ و (۴) مباحث اصول عملیه که در آنها از مرجع مجتهد، به هنگام فقدان دلیل اجتهادی، بحث میشود: استصحاب، براءت، احتیاط، و تخیر. ۷۵

ولی مرحوم مظفر، در عین حال که این تقسیم‌بندی را صحیح میدانند، خود، برای کتاب اصول الفقه، طرحی در میان‌دازد که: اولاً: قبل از شروع ۴ مبحث مذکور، مقدمه‌ای دارد که در آن از اموری بحث میشود که ”پیوندی با وضع، استعمال، و دلالت الفاظ دارند“ ۷۶ و ”دسته‌ای از مباحث زبانی‌اند که، در علوم ادبی، یا اصلاً از آنها بحثی به میان نیامده است یا بحثی که درباره‌ی آنها شده است مُستوفای نیست“ ۷۷ و این مقدمه حاوی این ۱۴ مسأله است:

حقیقت وضع؛ واضع کیست؟، وضع یا تعیینی است یا تعینتی، اقسام وضع؛ استحاله‌ی قسم چهارم (از اقسام چهار گانه‌ای که در مسأله‌ی پیشین مذکورند)، وجود وضع عام و موضوع له خاص (یعنی قسم سوم از اقسام چهار گانه‌ی مذکور) و تحقیق در باب معنای حرفی و اینکه در حروف وضع عام است و موضوع له خاص، استعمال یا حقیقی است یا مجازی، دلالت تابع اراده (ی متکلم) است، وضع یا شخصی است یا نوعی، وضع مرکبات، علامات حقیقت و مجاز، اصول لفظی، ترادف و اشتراک و استعمال لفظ (مشترک) در بیش از یک معنا، و حقیقت شرعیّه و صحیح و اعم. ۷۸ و ثانیاً: بعد از ختم آن ۴ مبحث، خاتمه‌ای دارد که "در آن تعارض ادله بحث میشود و مباحث تعادل و تراجیح، نام دارد". ۷۹ افزودن آن مقدمه و بویژه این خاتمه، ۸۰ به گمان راقم این سطور، میتواند تا حدی مُشعر به عیب و نقصی باشد که مرحوم مظفر در تقسیمبندی "درست" مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی میدیده است.

۳. ۱. ۳. ۷. سید ابوالقاسم خوبی مباحث علم اصول را به ۴ دسته تقسیم میکند:

(۱) مباحثی که به معرفت و علم وجدانی و بتی و جزئی به حکم شرعی میانجامد: مباحث استلزامات عقلیه، مانند مقدمه‌ی واجب، ضد، اجتماع امر و نهی، و نهی در عبادات.

(۲) مباحثی که به علم جعلی تعبّدی به حکم شرعی تکلیفی یا وضعی میانجامد: مباحث حجج و امارات: این مباحث، خود، به ۲ گروه تقسیم میشوند: گروه اول شامل مباحثی است که در آنها، بعد از احراز کبری و فراغ از آن، درباره‌ی صغری بحث میشود: مباحث الفاظ، که کبرای همه‌ی آنها، یعنی مسأله‌ی حجیت ظهور، مُحرز و مفروع عنّه و به لحاظ بناء عقلاء و اینکه سیره‌ی قطعیه به سود آن است، ثابت است. درباره‌ی این گروه از دو جهت بحث میشود: جهت اول در اثبات ظهور خود الفاظ و با صرف نظر از هر گونه ضمیمه‌ی بیرونی یا درونی است، مانند مباحث مربوط به اوامر، نواهی و مفاهیم، و بخش اعظم مباحث مربوط به عموم و خصوص و مطلق و مقید، از قبیل بحث درباره‌ی اینکه آیا جمع همراه با الف و لام (=أل)، فی نفسه، ظهور در عموم دارد یا ندارد، و آیا نکره‌ای که در سیاق نفی یا نهی واقع شده است، فی نفسه، ظهور در عموم دارد یا نه، و آیا مُفرد معرف به الف و لام، بنفسه و بدون کمک قرینه‌ی خارجیه‌ای غیر از مقدمات حکمت، ظهور در اطلاق دارد یا ندارد. جهت دوم در اثبات ظهور الفاظ با نظر به کمکی از بیرون است، مانند پاره‌ای از مباحث عام و خاص و مطلق و مقید از قبیل بحث درباره‌ی اینکه آیا عام و مطلق، پس از اینکه به مقتضای دو دلیل منفصل از هم تخصیص یافتند،

در کل باقی مانده ظهور دارند یا نه، و آیا مخصّص و مقید که منفصل و مجمل باشند اجمالشان به عام و مطلق سرایت میکند یا نه. گروه دوم شامل مباحثی است که در آنها درباره‌ی کبری بحث میشود: مباحث حُجج (پس از احراز صُغری و فراغ از آن)، مانند مباحث حجیت خبر واحد و اجتماعهای منقول و شهرتهای فتوایی و ظواهر کتاب، مبحث ظنّ انسدادی (بنابر کشف)، و مبحث تعادل و ترجیح که در آن، در حقیقت، درباره‌ی حجیت یکی از دو خبر متعارض، در حال تعارض، بحث میشود. (۳) مباحثی که در آنها درباره‌ی وظیفه‌ی عملی شرعی مکلفان در صورت ناتوانی از شناخت حکم واقعی و نومی از دستیابی به هرگونه دلیل اجتهادی، یعنی عموم یا اطلاق، پس از جست‌وجوی به قدر واجب، و وظیفه‌ی عبودیت در مقام امثال، بحث میشود: مباحث اصول عملیه‌ی شرعیّه، مانند استصحاب، برائت، و اشتغال. (۴) مباحثی که در آنها درباره‌ی وظیفه‌ی عملی عقلی، در مرحله‌ی امثال، در صورت فقدان آنچه آدمی را به وظیفه‌ی شرعی رهنمون میشود، یعنی دلیل اجتهادی یا اصل عملی شرعی، بحث میشود: مباحث اصول عملیه‌ی عقلیه، مانند برائت عقلی و احتیاط عقلی، و مبحث ظنّ انسدادی (بنابر حکومت).^{۸۱}

پس، به صورت ملخّص، مباحث علم اصول، به نظر مرحوم خوئی، به ۴ دسته‌ی تقسیم میشوند:

”دسته‌ی نخست مباحثی که حکم شرعی را به علم وجدانی اثبات میکنند. دسته دوم مباحثی که حکم شرعی را به علم جَعَلی تبعیدی اثبات میکنند؛ و این دسته - چنانکه گذشت - به دو گروه تقسیم میشوند. سوم مباحثی که، پس از نومی [مکلف] از دستیابی به دو دسته‌ی سابق، وظیفه‌ی عملی شرعی [او] را تعیین میکنند. و چهارم آنها که، در صورت فقدان وظائف شرعی (یعنی سه دسته‌ی پیشگفته) و دستیابی به هیچیک از آنها وظیفه‌ی عملی را، به حسب حکم عقل، تعیین میکنند. اینست فهرست مباحث علم اصول و ترتیب طبیعی آنها.“^{۸۲}

۳. ۱. ۳. ۸. سید محمدباقر صدر، پس از نقد تقسیمبندی مرحوم خوئی از مباحث علم اصول، پیشنهاد دوگانه‌ای برای تقسیمبندی این مباحث عرضه میکند.

۳. ۱. ۳. ۸. ۱. در پیشنهاد نخست، مباحث علم اصول از لحاظ نوع دلیلیت ادله‌ی مشترک استدلال فقهی تقسیمبندی میشوند. در این تقسیمبندی، همه‌ی مباحث علم اصول در یک مقدمه، ۵ مبحث، و یک خاتمه گنجانده میشوند:

مقدمه: شامل دو بحث: الف) حجیت قطع و ب) حقیقت حکم شرعی و اقسام قابل تصور آن.

مبحث اول: مباحث الفاظ: شامل بحث درباره‌ی دلیلیت لفظی و هر آنچه به تشخیص ظهورات زبانی یا عرفی باز می‌گردد، یعنی شامل همه‌ی مباحث زبانی اصولی و هر ظهور حالی یا سیاقی ای که ممکنست حکم شرعی را کشف کند، هر چند در قالب لفظ در نیامده باشد، مانند دلالت فعل یا تقریر معصوم بر حکم شرعی.

مبحث دوم: مباحث استلزام عقلی: شامل بحث درباره‌ی دلیلیت عقلی برهانی (غیراستقرائی)، یعنی شامل بحث درباره‌ی هر قاعده‌ی عقلی برهانی ای که ممکن است از آن حکم شرعی ای استنباط شود. این مباحث، به نوبه‌ی خود، به دو دسته تقسیم میشوند: الف) مباحث مربوط به غیر مستقلات عقلیه، یعنی قواعد عقلی ای که از آنها، پس از پیوستن مقدمه‌ای شرعی به آنها، حکم شرعی استنباط میشود؛ یعنی مباحث مربوط به پیوندها و اقتضائاتی که عقل در میان دو حکم یا در میان یک حکم و موضوع یا متعلق آن ادراک میکند. ب) مباحث مربوط به مستقلات عقلیه، یعنی قاعده‌ی عقلی ای که بر اساس آن، و بدون در میان آوردن مقدمه‌ای شرعی، میتوان حکم شرعی ای را استنباط کرد، و این همان قاعده‌ای است که از آن به "قاعده‌ی ملازمه میان تحسین و تقبیحی که عقل بدان حکم کرده است و آنچه شرع بدان حکم کرده است" تعبیر میشود؛ یعنی دو مبحث حقیقت حکم عقل به تحسین و تقبیح، و قاعده‌ی ملازمه.

مبحث سوم: مباحث دلیل استقرائی: شامل شرح اجمالی حقیقت دلیل استقرائی و مباحث مربوط به اجماع، سیره، و تواتر که دلیلیتشان مبتنی بر حساب احتمالات و استقراء است.

مبحث چهارم: مباحث حجج شرعی: شامل بحث درباره‌ی ادله‌ای که دلیلیتشان با جعل شرعی ثابت میشود، یعنی شامل مقدمه‌ای در باب جعل شرعی دلیلیت و حجیت و طرز بیان‌های گونه‌گون آن، فرق ماهوی میان حجیت اصل و حجیت اماره و نوع آثاری که با هر یک از این دو ثابت میشوند و مقدار آنچه ثابت میشود (که از آن به "حجیت مثبتات و لوازم" تعبیر میشود)، و تأسیس اصل به هنگام شک در دلیلیت شرعی، و بحثی در باب امارات و بحثی در باب اصول عملیه.

مبحث پنجم: مباحث اصول عملیه‌ی عقلیه، یعنی قواعدی که عقل، در قبال حکم شرعی در موارد شک بدوی یا شک مقرون به علم اجمالی به دو امر متباین یا اقل و اکثر، مقرر میدارد، و نیز میزان تأثیر علم اجمالی بر وظیفه‌ای که شرع در مورد شک و عدم علم اجمالی مقرر میدارد؛

به تعبیر دیگر، این مبحث، غیر از بحث درباره‌ی قبح عقاب بلا بیان و تخییر عقلی، شامل همه‌ی مباحث مربوط به اشتغال میشود.

خاتمه: شامل بحث درباره‌ی تعارض اقسام گونه‌گون ادله با یکدیگر و احکام این تعارض. ۲. ۸. ۳. ۱. ۳. در پیشنهاد دوم، مباحث علم اصول از لحاظ نوع خود دلیل تقسیمبندی میشوند. در این تقسیمبندی، همه‌ی مباحث علم اصول در یک مقدمه (که عیناً همان مقدمه‌ی موجود در تقسیمبندی پیشنهادی نخست است)، ۲ مبحث، و یک خاتمه گنجانده میشوند: مقدمه: شامل دو بحث: الف) حجیت قطع و ب) حقیقت حکم شرعی و اقسام قابل تصور آن.

مبحث اول: ادله، یعنی قواعد اصولی‌ای که به مدد آنها وظیفه‌ی مکلف در قبال حکم شرعی، از طریق کشف آن حکم، مشخص میشود. این مبحث، خود، به ۳ مبحث فرعیتر تقسیم میشود: الف) مباحثی که به ادله، به نحو کلی، مربوط میشوند. ب) مباحثی که به ادله‌ی شرعی، یعنی ادله‌ی صادر از شارع، مربوط میشوند. این مباحث، خود، به ۳ دسته تقسیم میشوند:

(۱) مباحث مربوط به تعیین دلالت‌های دلیل شرعی: تقسیم دلیل شرعی به لفظ و غیر لفظ؛ تفکیک میان دلالت‌های دلیل شرعی لفظی (قول) و دلالت‌های دلیل شرعی غیر لفظی (فعل و تقریر)؛ مباحث خاص دلالت‌های دلیل شرعی لفظی: یک مقدمه (شامل مباحث وضع، هیأت، و دلالت‌های لغوی و مجازی)، صیغه‌ی امر و ماده‌ی آن، صیغه‌ی نهی و ماده‌ی آن، اطلاق، عموم، مفاهیم، و سایر ضوابط عمومی ادله‌ی شرعی لفظی؛ و مباحث خاص دلالت‌های دلیل شرعی غیر لفظی: آنچه میتواند، به مدد ضوابط عمومی‌ای مانند ظهور عرفی یا قرینه‌ی عقلی ناشی از عصمت شارع، مدلول فعل یا تقریر باشد.

(۲) مباحث مربوط به اثبات صغرای دلیل شرعی، یعنی صدورش از شارع؛ به تعبیر دیگر، مباحث مربوط به وسائلی که میتوانند دلیل شرعی را اثبات کنند: تواتر، اجماع، سیره، شهرت، و خبر واحد.

(۳) مباحث مربوط به حجیت دلالت‌های دلیل شرعی: جواز اعتماد به ظهور کتاب و سنت و اقوال دیگر، و تبعیت دلالت التزامی از دلالت مطابقی از لحاظ حجیت.

ج) مباحثی که به ادله‌ی عقلیه، یعنی قضایایی که عقل آنها را ادراک میکند، مربوط میشوند:

مباحث مربوط به مستقلات عقلیه، یعنی قضایای عقلی ای که بیواسطه، میتوان از آنها حکم شرعی ای استنباط کرد؛ مباحث مربوط به غیر مستقلات عقلیه، یعنی قضایای عقلی ای که فقط با پیوستن مقدمه‌ی شرعی دیگری به آنها میتوان حکم شرعی ای از آنها استنباط کرد؛ و همه‌ی مباحث مربوط به ملازمات و اقتضائات. مباحث مربوط به ادله‌ی عقلیه گاهی صغروی اند، یعنی درباره‌ی صحت قضیه‌ی عقلی و درجه‌ی تصدیق عقل به آن‌اند، و گاهی کبروی، یعنی درباره‌ی حجیت ادراک عقلی قضیه در مقام استنباط حکم شرعی از آن.

مبحث دوم: اصول عملیه، یعنی قواعد اصولی ای که وظیفه‌ی عملیه را، نه از طریق کشف واقع و حکم شرعی، مشخص میکنند. این مبحث، خود، به ۳ مبحث فرعیتر تقسیم میشود:

الف) مباحثی که به اصول عملیه، به نحو کلی، مربوط میشوند، مانند طرز بیان‌های اصول عملیه، فرقه‌های اصول عملیه با ادله، میزان اثبات اصول عملیه موارد خود را، و عدم ثبوت مدلول التزامی با اصول عملیه.

ب) مباحثی که مربوط میشوند به بیان وظیفه‌ی مقررره برای شبهه‌ای که از علم اجمالی به جامع تکلیف عاری است: برائت و استصحاب.

ج) مباحثی که مربوط میشوند به بیان میزان دگرگونی ای که علم اجمالی به جامع تکلیف در وظیفه‌ی مکلف پدید می‌آورد: اشتغال و اقل و اکثر.

خاتمه: شامل تعارض در ادله و اصول عملیه، اقسام این تعارض، و احکام آن. ۸۳

۳.۲. تقسیم‌بندی‌هایی که در بندهای ۱.۳.۱.۳.۸ تا ۳.۱.۳.۱.۳ مذکور افتادند و، چنانکه اشاره شد، فقط اندکی از اختلاف آراء و انظار اصولیان (آن هم منحصرأ اصولیان شیعی امامی)، در باب نحوه‌ی تقسیم مباحث علم اصول، را آشکار می‌کردند، از این لحاظ که در آنها به لفظی بودن مباحث لفظی تصریح شده باشد یا نه، به دو دسته انقسام می‌پذیرند: در یک دسته، اصولیانی که مباحث علم اصول را تقسیم می‌کرده‌اند صریحاً تعیین نکرده‌اند که کدامیک از آن مباحث از مباحث زبانی‌اند و کدامیک از مباحث غیرزبانی. در دسته‌ی دیگر، خود اصولیان صریحاً مباحث زبانی را از مباحث غیرزبانی تفکیک کرده‌اند و تعیین کرده‌اند که فلان دسته از مباحث به زبان مربوط میشوند (خواه ما با رأی آنان، در این باب، موافق باشیم و خواه نباشیم). پیداست که تقسیم‌بندی‌های مرحوم شیخ محمدحسین اصفهانی در (رسالة فی) الأصول علی النهج الحدیث و مرحوم شیخ محمد رضا مظفر در اصول الفقه (که: به تصریح خود وی، باز از آن مرحوم شیخ

محمدحسین اصفهانی است) و مرحوم سید ابوالقاسم خوئی و مرحوم سید محمدباقر صدر به این دسته‌ی دوم تعلق دارند.

۳. ۳. در تقسیم‌بندی‌های پر شماری که از مباحث علم اصول صورت گرفته‌اند، و در بند ۳. ۱. ۳، فقط به اندکی از آنها اشارت رفت، درباره‌ی مباحث لفظی‌ای که اصولیان به آنها پرداخته‌اند دو موضع متفاوت به چشم می‌خورد: در بیشتر تقسیم‌بندی‌ها، بعضی از مباحث لفظی جزو مسائل علم اصول محسوب می‌شوند و بقیه جزو مقدمات یا مبادی تصویری یا تصدیقی این علم به حساب می‌آیند، چرا که آن بعض اول نتایجشان در طریق استنباط حکم شرعی وسط واقع می‌شوند ولی نتایج بقیه‌ی مباحث لفظی چنین هنری ندارند و نمیتوانند در طریق استنباط حکم شرعی قرار گیرند. به عبارت دیگر، بعضی از مباحث لفظی چنانند که فقیه نتایج آنها را به عنوان دلیلی بر جعل شرعی کلی به کار می‌گیرد، و حال آنکه بقیه‌ی مباحث لفظی، اگر چه محل حاجت اصولیان هستند و، از این رو، اصولیان به آنها می‌پردازند، نتایجشان را فقیه به عنوان دلیلی بر جعل شرعی کلی به کار نمی‌گیرد و، چون شرط لازم اصولی بودن یک مبحث و مسأله این است که فقیه نتیجه‌ی آن مبحث و مسأله را به عنوان دلیلی بر جعل شرعی کلی به کار گیرد، مباحث لفظی دسته‌ی اول جزو مسائل علم اصول‌اند و در درون این علم جای می‌گیرند، ولی مباحث لفظی دسته‌ی دوم در بیرون این علم جای می‌گیرند، هر چند، البته، در زمره‌ی مقدمات یا مبادی گریزناپذیر آن‌اند.

اما در پاره‌ای از تقسیم‌بندی‌ها، که شمارشان بسیار کمتر از تقسیم‌بندی‌های دیگر است، تقسیم مباحث علم اصول چنان سامان می‌گیرد که همه‌ی مباحث لفظی مورد اتمام اصولیان جزو مسائل علم اصول به شمار می‌آیند و در بیرون علم اصول و جزو مقدمات یا مبادی آن قرار نمی‌گیرند.^{۸۴} تقسیم‌بندی‌های محقق حلی و آخوند شیخ محمد کاظم خراسانی و شیخ محمدحسین اصفهانی (در رساله فی الاصول علی النهج الحدیث) موضع اول را دارند، و تقسیم‌بندی‌های سید مرتضی علم الهدی و شیخ حسن بن زین الدین و سید ابوالقاسم خویی و سید محمدباقر صدر، موضع دوم را، و خود تقسیم‌بندی‌ای که شیخ محمد رضا مظفر از شیخ محمدحسین اصفهانی نقل می‌کند موضع دوم را دارد؛ ولی تقسیم‌بندی‌ای که مرحوم مظفر با جرح و تعدیل اندکی در تقسیم‌بندی مرحوم اصفهانی پدید آورده است موضع اول را.

۳. ۴. اینک، پس از تذکار این سه نکته (اختلاف نظر اصولیان در تعریف علم اصول و

تحدید موضوع آن و تقسیم مباحث آن، اختلاف تقسیمبندیهای گونه‌گون از مباحث علم اصول از حیث تصریح یا عدم تصریح به لفظی بودن مباحث لفظی این علم، و نیز اختلاف این تقسیمبندیها از حیث اینکه مباحث لفظی اصولیان راجز و مسائل علم اصول محسوب میدارند یا جزو مبادی این علم، به تعیین جایگاه مباحث لفظی علم اصول در طرح اجمالی دانشهای زبانی پرداخته میشود. بیمناسبت نیست اگر ضمناً، و در همین جا، اشاره شود که نگارنده‌ی این سطور، از میان همه‌ی تقسیمبندیهایی که تا کنون، از مباحث علم اصول دیده است تقسیمبندی‌ای را که مرحوم مظفر از مرحوم شیخ محمدحسین اصفهانی نقل میکند و تقسیمبندی نخست از دو تقسیمبندی پیشنهادی مرحوم سید محمدباقر صدر را بیش از همه میپسندد و قابل دفاع منطقی میبیند. در این هر دو تقسیمبندی، به لفظی بودن مباحث لفظی اصولیان تصریح نیز شده است، و در هر دو این مباحث جزو مسائل علم اصول به‌شمار آمده‌اند، نه جزو مبادی و مقدمات این علم. در عین حال، نمیتواند هیچیک از این دو تقسیمبندی را، که با هم نزدیکی و همانندی بسیار دارند، به نحوی مطلق بر دیگری ترجیح دهد.

۱. ۴. ۳. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، هیچیک از اصولیان در جهت تعیین جایگاه مباحث لفظی علم اصول در میان دانشهای زبانی امروزین کوششی نکرده است؛ و این حکم فقط یک مورد استثناء دارد، و آن مرحوم سید محمدباقر صدر است. وی، در تقریراتی که سید محمود هاشمی از درسهای اصولی او فراهم آورده و نشر کرده است، نخست میکوشد تا به آن دسته از مباحث لفظی‌ای که بسیاری از اصولیان، چنانکه گفته شد، آنها را جزو مبادی یا مقدمات علم اصول (نه مسائل این علم) به‌شمار میاورند نظمی منطقی ببخشد، و سپس در صدد بر میاید که به دسته‌ی دیگر از مباحث لفظی، یعنی آن مباحث لفظی‌ای که همه‌ی اصولیان آنها را در زمره‌ی مسائل علم اصول (نه مبادی یا مقدمات آن) محسوب میدارند، نگاهی فلسفی بیفکند و جایگاه آنها را در میان دانشهای زبانی روشن سازد.

درباره‌ی مباحث لفظی دسته‌ی اول میگوید:

دانشمندان علم اصول، در مقدمه‌ی این علم، دسته‌ای از موضوعات را طرح کرده‌اند که با بخش مباحث الفاظ خود علم اصول، که از مسائل اصولی مهمی به‌شمار می‌آیند که در مقام استناد به دلیل لفظی، در زمینه‌ی استنباط حکم شرعی، بدانها نیاز هست، پیوند تنگاتنگ دارند.

این موضوعات، در مقدمه [ی علم اصول]، به صورت امور پراکنده‌ای مورد بحث واقع شده‌اند که به هم ربطی ندارند جز اینکه همگی مبادی‌ای به شمار می‌آیند که مقدمات فهم دسته‌ای از مسائل اصولی رایج را فراهم می‌آورند؛ با این همه، می‌توان، درباره‌ی آنها، شیوه‌ای فنی ذکر کرد که در پرتو آن جایگاه طبیعی هر یک از آن مباحث مقدماتی و نیز پیوند آن با سایر مباحث روشن شود. توضیح اینکه: همه‌ی این مباحث به لفظ و انواع مدلولاتی که، در مقام افاده‌ی معانی به مدد الفاظ، دارد مربوط میشوند. مقام افاده معانی به مدد الفاظ دو جنبه دارد: یکی از سوی شنونده، که نشانگر دلالت لفظ بر معنا است که موجب انتقال ذهن شنونده از لفظ به معنای لفظ میشود، و دیگری از سوی گوینده، که نشانگر روند استعمال لفظ در معنا و استخدام لفظ برای افاده‌ی معنا از جانب گوینده است. جنبه‌ی دوم بر جنبه‌ی اول توقف دارد، زیرا اگر لفظ دلالت بر معنا نداشت گوینده آن را در معنا استعمال نمیکرد.

جنبه‌ی اول به دو قسم تقسیم میشود، زیرا دلالت گاهی ناشی از وضع خاص و بیواسطه است که همان دلالت لفظ بر معنای حقیقی است، و گاهی ناشی از وضع خاص و بیواسطه نیست که همان دلالت لفظ بر معنای مجازی است. و اما لفظ در موارد اطلاق ایجاد، مانند اطلاق لفظ و اراده‌ی خود آن، در عالم ذهن دلالتی ندارد، زیرا، چنانکه توضیحش خواهد آمد، در این موارد دوگانگی‌ای در کار نیست.

در این هر دو قسم، بحث گاهی به حسب مقام ثبوت است که عهده‌دار تفسیر این دو دلالت [یعنی دلالت لفظ بر معنای حقیقی و معنای مجازی] و چگونگی پیدایش آنها و اقسام متصور آنها است، گاهی به حسب مقام اثبات است که در آن آنچه میتواند دلیل بر تشخیص مدلول حقیقی از غیر مدلول حقیقی باشد طرح میشود تا بتوان آن را نشانه‌ی متمایز کننده‌ی دانست که در مقام تشخیص دلالت لفظ خاصی بر معنای خاصی به آن رجوع شود، و گاهی درباره‌ی پاره‌ای از کاربردها است که در آنها درباره‌ی مدلول حقیقی [لفظ] اختلاف نظر هست.

بنابراین، مباحث این مقدمه را در اثنای این چند مبحث پیش خواهیم کشید:

مبحث اول که حاوی سخن درباره‌ی دلالت لفظ بر معنای حقیقی و معنای مجازی به حسب مقام ثبوت است.

مبحث دوم که عهده‌دار بحث درباره‌ی استعمال و مقومات آن و پاره‌ای از کاربردهای آن است.

مبحث سوم که درباره‌ی علامات حقیقت و مجاز و موارد شک در نوع پیوند میان لفظ و معنا است.

مبحث چهارم که در آن از کاربردهایی سخن به میان خواهیم آورد که درباره‌ی مدلول حقیقی‌شان اختلاف نظر هست و بحث درباره‌ی آنها در مقدمه‌ی علم اصول مناسبت دارد. این کاربردها در دو مسأله نمودار میشوند: مسأله‌ی حقیقت شرعیّه و مسأله‌ی صحیح یا اعم.^{۸۵}

و درباره‌ی مباحث لفظی دسته‌ی دوم میگوید:

شکی نیست که تعیین مدلول هر واژه‌ای - اعم از اینکه اسم یا فعل یا حرف باشد - و هر هیأتی کار واژگانشناسیها [= علوم اللّغة]^{۸۶} و مباحث زبانی، به معنای عام این تعبیر که شامل صرف و نحو نیز میشود، است.

شأن کسانی که در واژگانشناسیها مطالعه و تحقیق میکنند تحدید مدلول هر واژه یا هیأتی است، تا آنجا که استعمال کننده بتواند مدلول هر واژه‌ای را از مدلول واژه‌ای دیگر تمیز دهد، البته در محدوده‌ای که با اهدافی که در مقام استعمال دارد ربط پیدا میکند. اما بحث درباره‌ی کُنه و حقیقت آن مدلول شأن واژگانشناسیها نیست... [مثلاً] هنگامی که قضیه‌ی ”سفیدی در جسم است“ را طرح میکنیم، گاهی، مانند کسی که با زبان فارسی بیگانه است، میپرسیم: ”رنگ سفیدی چیست؟“ و پاسخ می‌شنویم که: ”سفیدی همان رنگی است که مثلاً در عاج میشناسیم“ و این شأن واژگانشناس است... و... [گاهی] از کُنه مدلول بالذات این سخن، از این حیث که مدلول بالذات آن و حاکی از خارج است، یعنی از تحلیل مدلول از لحاظ ساختار ذهنی‌اش، سؤال میکنیم و از اینکه چگونه مؤلفه‌های مدلول به صورتی شناخته شده‌اند که مدلول میتواند از خارج حکایت کند و با اجزاء سخن مطابقت داشته باشد. در اینجا، در پی دستیابی به

تصور مناسب با مدلول واژه نیستیم تا آن را از زبان طلب کنیم، زیرا واضحست که صورت ذهنی مناسب با این گفته که ”سفیدی در جسم است“ در ذهن ما، که زبان فارسی میدانیم، بالفعل موجودست... بلکه فقط میخواهیم که مؤلفه‌ها و ترکیب این صورت ذهنی را به حدی بشناسیم که بتوانیم تفسیر کنیم که چرا با سخن تطابقی از سخن تطابق مدلول با دال دارد و با خارج تطابقی از سخن تطابق مدلول بالذات با مدلول بالعرض، به صورتی که میتواند از خارج حکایت کند و بر آن انطباق داشته باشد؛ مثلاً، آیا صورت ذهنی ای که به هنگام شنیدن جمله‌ی ”سفیدی در جسم است“ در ذهن ما وجود بالفعل مییابد از دو مؤلفه فراهم آمده است یا از سه مؤلفه؟ و وقتی که دو جمله، یکی تام و دیگری ناقص، میسازیم که در دو مؤلفه‌ی سفیدی و جسم با هم مشترکند، و میگوییم: ”سفیدی جسم“ و ”جسم سفید شد“، مؤلفه‌ای که یکی از این دو صورت ذهنی به واسطه‌ی آن مؤلفه از صورت ذهنی دیگر تمایز مییابد و یکی از آنها تام و دیگری ناقص میشود چیست؟ میتوانیم این بحث را بحث در فلسفه‌ی زبان بدانیم، زیرا بحثی تحلیلی است درباره‌ی مدلول زبان از این حیث که مدلولست، در صورتی که فلسفه‌ی متعارف درباره‌ی تحلیل یک چیز از این حیث که چیز است، نه از این حیث که مدلولست، بحث میکند. بحث حروف و هیأت نیز داخل در این قلمرو [یعنی قلمرو فلسفه‌ی زبان] است.

بنابراین، میتوانیم بحث درباره‌ی مدلول لفظ را به دو قسم تقسیم کنیم. قسم اول بحث واژگانشناختی [یا لغوی یا زبانی] اکتشافی - تعیینی - است، یعنی بحث درباره‌ی تعیین مدلول لفظ برای اینکه ذهن ما، هنگام شنیدن لفظ، بتواند به صورت ذهنی مناسب انتقال یابد. این بحث بحثی است که آنچه را در ذهن میگذرد دگرگون میکند: کسی که با زبان فارسی بیگانه است پس از اینکه این زبان را بیاموزد، به هنگام شنیدن این گفته‌ی ما که ”سفیدی در جسم است“، در ذهنش صورتی نقش میندود که پیش از آن نقش نبسته بود. قسم دوم بحث فلسفی تحلیلی است درباره‌ی مدلول لفظ، از این حیث که مدلولست، یعنی درباره‌ی صورت ذهنی، از این حیث که صورت ذهنی است.

این بحث بحثی است که در آنچه در ذهن میگذرد اثری ندارد و سبب نمیشود که، بر اثر شنیدن سخن، صورت جدیدی [در ذهن] حاصل آید، زیرا فهم واژگانشناختی [یا لغوی یا زبانی] سخن قبلاً انجام پذیرفته است و این بحث صرفاً تحلیل است.

دانشمندان علم اصول مشاهده کرده اند که در سطح مطالعات و تحقیقاتی که عملاً در هر یک از این دو بحث انجام گرفته است کم و کاستی ای هست. اگرچه ورود در بحث اول شأن واژگانشناسان است، بحث های اینان دسته ای از مباحثی را که به این قلمرو تعلق دارند چنانکه باید و شاید ایضاً نمی کنند. این قصور یا معلول غفلت واژگانشناسان از آن دسته مباحث است، چرا که آن دسته به اهداف عملی محدودی که واژگانشناسیها دارند ربطی ندارد، زیرا این اهداف چیزی بیش از [برآوردن] نیاز انسان عرفی در مقام سخن گفتن عادی نیستند (مثلاً واژگانشناسان، در مقام اثبات و نفی دلالت صیغہ ی امر بر وجوب، به بیان دلالت این صیغہ بر طلب اکتفاء کرده اند و ویژگیهای آن طلب را توضیح نداده اند.) و یا معلول این است که مسأله به صرف نقل موارد استعمال [یک لفظ] در نزد اهل زبان ربط ندارد، بلکه نیازمند دقت و جد و جهد است، مانند بحث درباره ی دخول زمان در مدلول فعل یا اینکه مشتق شامل چیزی که مبداء اشتقاق از آن رخت بر بسته است نیز میشود یا نه.

و اما بحث دوم بحثی است که در گذشته مطالعه و تحقیق جدی ای در باب آن صورت نگرفته است، زیرا فلسفه، در روزگار گذشته، معطوف بود به تحلیل حقائق موجودات ذهنی و خارجی، از این حیث که موجودند، نه از این حیث که مدلول سخن اند. وقتی که اصولیان این کمبود را احساس کردند این احساس نرم نرمک موجب کوشش هایی روز افزون در جهت رفع این کمبود و پر کردن اندکی از این جای خالی شد.

از این رو، مباحثی وارد علم اصول شدند از قبیل دلالت صیغہ ی امر و نهی بر وجوب و حرمت و دلالت ادات شرط بر مفهوم (که جزو مباحث قسم اول اند) و تحلیل معانی حرفیه و مدلول های هیأت در جمله های ناقص و تام و

خبری و انشائی (که جزو مباحث قسم دوم اند).

چون علم اصول ذاتاً دانشی زبانی یا فلسفی نیست، بلکه علم به مؤلفه‌هایی است که در روند استنباط مشترکند، جادارد که از میان این مباحث فقط به آنهایی که صورت اساسی پردازد که مؤلفه‌هایی را می‌سازند که در روند استنباط مشترکند...

[به همین جهت] در باب مباحث قسم اول، اصولیان دلالت لغوی‌ای را که میتواند مؤلفه‌ی مشترک در روند استنباط باشد [از دلالت لغوی‌ای که نمیتواند] تمیز داده‌اند و درباره‌ی آن، در علم اصول، بحث کرده‌اند، مانند دلالت امر بر وجوب، دلالت ادات شرط بر مفهوم، و دلالت هیأت اسم فاعل بر اعم [از آنچه متلبس به مبدء اشتقاق است و آنچه این مبدء از آن منقضى شده است]؛ هر چند بعضی از آنان پاره‌ای از این مباحث را در مقدمات و مبادی [علم اصول] آورده‌اند، و این نیز بدین علت بود که فقدان دیدگاه فنی روشن در باب ملاک مسأله‌ی اصولی همواره موجب آشفتگی اندیشی در جنبه‌ی دسته‌بندی و تنظیم مسائل میشده است، و حال آنکه شم فطری اصولی راهنمای اصلی در ذکر آنچه باید ذکر میشد بوده است.

بر این اساس، مباحث لغوی‌ای که واژگانشناسی حق آنها را اداء نکرده بود، علی‌رغم اینکه گاهی در استنباط دخالت دارند، متروک افتادند، زیرا مؤلفه‌ی مشترک در روند استنباط نبودند، و در مواردی که در استنباط حکم دخالت دارند مسؤولیتشان با فقه است...

و اما در باب مباحث قسم دوم باید گفت که مجرای اصلی بحث اصولی معطوف است به تمیز معانی استقلالی از معانی ربطی و آلی و توضیح ویژگیهای هر یک از این دو دسته معانی که یکی از آنها اینست که به معنای استقلالی میتوان رویکرد و نگرشی داشت که شایستگی اطلاق و تقیید پیدا کند و به معنای ربطی و آلی نمیتوان چنان رویکرد و نگرشی داشت که شایستگی اطلاق و تقیید پیدا کند. مسلکهای گونه‌گون در باب معنای حرفی و آلی بودن و ربطی بودن معنای حرفی به مواضع گونه‌گونی در پاره‌ای از مسائل انجامیده‌اند که یکی از آنها مسأله‌ی

امکان ارجاع قید به هیأت در واجب مشروط است؛ و از این رو، این بحث تحلیلی درباره‌ی مدلول زبان، اثباتاً و نفیاً، یکی از مؤلفه‌های مشترک در روند استنباط را تشکیل میداد... .

با توجه به آنچه گفته شد معلوم شد که مباحث اصولی راجع به دلالت‌های الفاظ به دو قسم مُنقسم میشوند:

یکی مباحث تحلیلی، و دیگری مباحث واژگانشناختی تعیینی. اما کندوکاو و تأمل بیشتر در این مباحث واژگانشناختی و ارزیابی آنها... روشن میسازد که بیشتر مباحث تفسیریند، نه واژگانشناختی... و بر این اساس، میتوانیم رویکرد مباحث زبانی علم اصول را در دو رویکرد طبقه‌بندی کنیم:

رویکرد اول رویکردی تفسیری است... روش این رویکرد اینست که نخست همه‌ی دلالت‌های عرفی مربوط به لفظ مورد بحث را فراهم آورند و، پس از اطمینان از عرفی و صحیح بودن آن دلالتها، در پی تفسیر آنها برآیند، و هر تفسیر به همان اندازه موفقست که بتواند نظریه‌ای برای تفسیر همه‌ی آن دلالتها عرضه کند، بدون اینکه نقضی لازم آید یا دلالتی بی اعتبار شود. این روشی علمی است شبیه روش علمی‌ای که دانشمند علوم طبیعی، در مقام تفسیر یک پدیده‌ی طبیعی با همه‌ی آثار و شؤون آن، در پیش میگیرد، و با روش واژگانشناسیها اختلاف اساسی دارد... .

رویکرد دوم رویکردی اکتشافیست که رویکردیست به شناخت مدلول عرفی واژه یا سخن که به دفع شک حقیقی در این باره که آیا لفظ بر فلان معنا دلالت میکند یا نه میپردازد. این رویکرد از لحاظ جوهره‌ی کلی‌اش با رویکرد واژگانشناختی فرقی ندارد.^{۸۷}

۳. ۴. ۲. درباره‌ی آنچه از مرحوم صدر نقل شد، و از احاطه‌ی وسیع و عمیق او بر آراء اصولیان سابق بر خود او، دقت نظر و قدرت تفکر او، و آشنایی اجمالی او با فلسفه‌ی زبان نشان دارد، چه میتوان گفت؟

۳. ۴. ۲. ۱. در باب آنچه مرحوم صدر درباره‌ی مباحث لفظی‌ای که بسیاری از اصولیان آنها را جزو مبادی یا مقلّمات علم اصول به شمار میاورند گفته است دو نکته گفتنی اند:

الف) مرحوم صدر، مانند همه‌ی اسلاف اصولی خود، به هیچ‌روی، روشن نمی‌کند که این مباحث لفظی با مباحث لفظی‌ای که همه‌ی اصولیان آنها را در زمره‌ی مسائل علم اصول محسوب میدارند چه ربط و نسبتی دارند. فقط می‌گوید که با هم "پیوند تنگاتنگ دارند." پیوند تنگاتنگ چه گونه پیوندی است؟ تا ماهیت این پیوند روشن نشود معلوم نمیشود که: اولاً: آیا این مباحث لفظی باید جزو مبادی یا مقدمات علم اصول به شمار آیند یا نه، و ثانیاً: آیا مباحث لفظی‌ای که باید جزو مبادی یا مقدمات علوم اصول به شمار آیند منحصر در همینهایی اند که معمولاً در آغاز کتابهای اصولی می‌آیند یا بیشتر، و چه بسا بسی بیشتر، از اینها. اینک گفته شده است که این مباحث لفظی "مقدمات فهم دسته‌ای از مسائل اصولی رائج را فراهم می‌آورند" نیز مفید فایده‌ای نیست، چرا که هم جای این پرسش را باز میکند که این مباحث مقدمات فهم کدام دسته از مسائل اصولی رائج را فراهم می‌آورند و هم به این احتمال میدان میدهد که نکند مباحث لفظی دیگری نیز باشند که مقدمات فهم دسته‌ی دیگری از مسائل اصولی رائج را فراهم می‌آورند.

ب) مرحوم صدر بر این رأی است که این مباحث لفظی یا به دلالت مربوط میشوند یا به استعمال؛ ولی، در عین حال، در ضمن مباحث لفظی مربوط به دلالت (در مقام ثبوت) بحث تشخیص واضع را می‌گنجاند^{۸۸} و پیداست که این بحث که آیا واضع زبان (و، در واقع، زبانها) خداست یا انسانها، که بحثی است که در غرب نیز، در اواسط قرن هجدهم، جنگ و جدل داغی بر سر آن جریان داشت، ربطی به دلالت لفظ بر معنا (و، به طریق اولی، استعمال لفظ در معنا) ندارد. ۲. ۲. ۴. ۳. و در باب آنچه مرحوم صدر درباره‌ی مباحث لفظی‌ای که همه‌ی اصولیان آنها را در زمره‌ی مسائل علم اصول محسوب میدارند گفته است به سه نکته باید اشاره کرد:

الف) حاصل سخن مرحوم صدر درباره‌ی مباحث لفظی خود علم اصول اینست که این مباحث به دو دسته تقسیم می‌پذیرند:

۱) آن دسته از مباحث مربوط به واژگانشناسی (که مباحثی اکتشافی تعیینی اند درباره‌ی تعیین مدلولهای واژه‌ها یا هیأتها) که مؤلفه‌های مشترک در فرایند استنباط را می‌سازند.^{۸۹} این مباحث مدلولهای عرفی واژه‌ها یا هیأتها را به ما می‌شناسانند و هرگونه شکّی را در این باره که آیا فلان واژه یا هیأت بر فلان معنا دلالت میکند یا نه از میان بر میدارند و سبب میشوند که ذهن ما، هنگامی که سخنی را می‌شنویم، به معنا و صورت ذهنی در خور انتقال یابد. از این رو، آنچه، به هنگام شنیدن یک سخن، در ذهن ما می‌گذرد یا نمی‌گذرد، بسته به اینکه از این دسته از مباحث اطلاع

داشته باشیم یا نداشته باشیم، فرق میکند. مباحث مربوط به دلالت یا عدم دلالت صیغه‌ی امر بر وجوب، دخول یا عدم دخول زمان در مدلول فعل، شمول یا عدم شمول مشتق بر چیزی که مبدء اشتقاق از آن رخت بر بسته است، دلالت صیغه‌ی نهی بر حرمت، دلالت ادات شرط بر مفهوم، و دلالت هیأت اسم فاعل بر اعم از جمله‌ی این مباحث اند.

(۲) آن دسته از مباحث مربوط به فلسفه‌ی زبان (که مباحثی تحلیلی - تفسیری اند درباره‌ی کُنه مدلول بالذات سخن، از این حیث که مدلول بالذات سخن و حاکی از خارج است) که مؤلفه‌های مشترک در فرایند استنباط را میسازند. این مباحث مؤلفه‌ها و ترکیب ساختار ذهنی معنا را به ما می‌شناسانند و سبب میشوند که بتوانیم تبیین کنیم که چرا معنا با سخن تطابقی از سنخ تطابق مدلول و دال و با خارج تطابقی از سنخ تطابق مدلول بالذات و مدلول بالعرض دارد. از این رو، آنچه، به هنگام شنیدن یک سخن، در ذهن ما میگذرد یا نمیگذرد هیچ‌گونه توقفی بر اطلاعاتمان بر این دسته از مباحث ندارد. مباحث مربوط به تعداد مؤلفه‌های معنای یک جمله‌ی تام خبری، وجه تمایز معنای جمله‌ی ناقص از معنای جمله‌ی تام، حروف و هیأت، و تحلیل معانی حرفیه و مدلولهای هیأت در جمله‌های ناقص و تام و خبری و انشائی از جمله‌ی این مباحث اند.

و بیشتر مباحث لفظی خود علم اصول از این دسته‌ی دوم اند، نه از آن دسته‌ی اول.

نخستین نکته‌ای که در باب این سخن میتوان گفت اینست که مباحث لفظی خود علم اصول را به دو دسته منحصر کرده است: مباحث مربوط به واژگانشناسی و مباحث مربوط به فلسفه‌ی زبان، و این انحصار دلیل موجهی ندارد.

درستست که همه‌ی دانشهای زبانی را، چنانکه در این مکتوب دیده شد، میتوان به دو دسته‌ی تجربی (یا، به تعبیری دقیقتر، تجربی - تاریخی) و فلسفی تقسیم کرد: که از دسته‌ی اول به "زبانشناسی" و از دسته‌ی دوم به "فلسفه‌ی زبان" تعبیر میشود، و درستست که مرحوم صدر از فلسفه‌ی زبان غفلت نداشته است، اما سخن بر سر این است که چرا از زیررشته‌های یازده گانه‌ی زبانشناسی فقط به یکی از زیرمجموعه‌های معناشناسی، یعنی معناشناسی لغوی (Lexical semantics) یا، به تعبیر دیگر، واژگانشناسی (Lexicology)، اشاره کرده است. (توجه داریم که کل معناشناسی، که معناشناسی لغوی یکی از اجزاء آن است، یکی از یازده زیررشته‌ی زبانشناسی است.) (۹۰) نمیخواهم بگویم که مباحث لفظی خود علم اصول در همه‌ی یازده زیررشته‌ی زبانشناسی پراکنده اند، اما این قدر هست که این مباحث لااقل در ریختشناسی یا تکواژشناسی (که مرحوم صدر به یکی از

دو زیررشته‌ی آن، یعنی علم صرف، اشاره‌ای دارد، نحو یا نحو‌شناسی (که وی به آن نیز اشاره‌ای میکند)، معناشناسی (که به یکی از دو زیررشته‌ی آن، یعنی واژگان‌شناسی، تصریح و تأکید دارد)، و کاربردشناسی (یا: مرادشناسی) پراکنده شده‌اند.

ب) دومین نکته اینک می‌توان گفت که مرحوم صدر تقریباً همه‌ی مباحث لفظی خود علم اصول را از سنخ مباحث معناشناختی میدانند: مباحث مربوط به واژگان‌شناسی متعلق به معناشناسی لغوی‌اند و مباحث مربوط به فلسفه‌ی زبان متعلق به معناشناسی فلسفی.^{۹۱} ناگفته پیداست که، بر طبق این رأی، در این مباحث چیزی مربوط به مراد (گوینده) وجود ندارد، و حال آنکه کاملاً معلومست که پاره‌ای از بحث‌های لفظی اصولیان ناظر به تعیین مراد (هر گوینده، و از جمله شارح) است. به بیان دیگر، آنچه شناختش کار معناشناسان است معنای تعابیر زبانی، مانند واژه‌ها، عبارات، و جمله‌ها، است؛ اما گاهی ما انسانها، و از جمله اصولیان، در پی شناختن مراد گوینده (speaker's meaning) ایم، نه معنای تعبیر زبانی‌ای که اداء کرده است، و برای حصول این شناخت، لاجرم، باید به مرادشناسی (یا: کاربردشناسی) رجوع کنیم، که یکی از زیررشته‌های زبان‌شناسی است.

ج) و نکته‌ی سوم اینک تقسیمی که مرحوم صدر از مباحث لفظی خود علم اصول کرده و آنها را منحصر در دو دسته‌ی متعلق به واژگان‌شناسی (اکتشافی - تعیینی) و متعلق به فلسفه‌ی زبان (تحلیلی - تفسیری) دانسته است بسیار شبیه است به رأی که جان آر. سرل (John R. Searle)، فیلسوف زبان و ذهن امریکایی (متولد ۱۹۳۲)، درباره‌ی دو نحو سخن گفتن در باب زبان آورده است. بر وفق رأی وی، بیشتر سخنانی که ما درباره‌ی زبان می‌گوییم یکی از این دو سنخ را دارند: یا از سنخ توصیفات زبانی (Linguistic characterizations)‌اند و یا از سنخ تبیینات زبانی (Linguistic explanations). اگر مثلاً بگوییم که فلان تعبیر زبانی برای حکایت به کار می‌رود یا فلان ترکیب از واژه‌ها بی‌معناست یا فلان جمله تحلیلی است یا "سیب" اسم است به توصیف زبان پرداخته‌ایم. اما اگر مثلاً واقعیات مذکور در همین توصیفات زبانی را تبیین کنیم یا از آن واقعیات احکام کلی‌ای استخراج و عرضه کنیم به تبیین زبان دست یازیده‌ایم. برای نمونه، اگر گفته شود که: "ما فلان سخن را نمی‌گوییم چون قاعده‌ای هست بدین مضمون که..." این گفته نوعی تبیین زبانی است.^{۹۲} خود سرل ملاک صحّت و سقم توصیف‌های زبانی را موافقت و مخالفت آنها با شهودها یا از تکازات زبانی اهل زبان میدانند.^{۹۳} اما درباره‌ی تبیین‌های زبانی چنین

میگوید: ”تبیینهای زبانی مقید و مشروط به همان قید و شرطهای متعارفی اند که هر تبیینی، اعم از اینکه در علوم دقیقه یا در غیر این علوم باشد، در معرض آنها است (قید و شرطهایی که به ایهام بیان شده‌اند و توضیحشان دشوار است).“

[بدین معنا که] اینها نیز، مانند همهی تبیینها، برای اینکه به درد بخورند، باید داده‌ها را تفسیر کنند، با داده‌های دیگر ناسازگار نباشند، و ویژگیهای دیگری مانند سادگی، عمومیت، و آزمونپذیری (که تعاریف مبهمی هم دارند) نیز داشته باشند.^{۹۴}

مرحوم صدر نیز نظیر همین گفته را درباره‌ی تفسیرهایی که در مباحث متعلق به فلسفه‌ی زبان (تحلیلی - تفسیری) عرضه میشوند میگوید: ”هر تفسیر به همان اندازه موفقست که بتواند نظریه‌ای برای تفسیر همهی آن دلالتها عرضه کند، بدون اینکه نقضی لازم آید یا دلالتی بی اعتبار شود. این روشی علمی است شبیه روش علمی‌ای که دانشمند علوم طبیعی، در مقام تفسیر یک پدیده‌ی طبیعی با همهی آثار و شؤن آن، در پیش میگیرد.“^{۹۵} کما اینکه رأی مرحوم صدر درباره‌ی روش کشف صحت و سقم مدعیات مربوط به مباحث واژگانشناسی علم اصول نیز مشابهت فراوانی با رأی سرل درباره‌ی روش تحقیق در توصیفات زبانی دارد.

به هر تقدیر، اینکه مباحث مربوط به فلسفه‌ی زبان تبیین (و، به تعبیر مرحوم صدر، تحلیل و تفسیر) مباحث مربوط به واژگانشناسی اند جای شک و شبهه ندارد. اما این امر الزام میکند که مباحث مربوط به واژگانشناسی بر مباحث مربوط به فلسفه‌ی زبان تقدم داشته باشند، زیرا، علی القاعده، باید نخست واقعیت داشتن امر واقعی را که قصد تبیینش را داریم نشان دهیم و آنگاه نظریه‌ای را عرضه کنیم که آن امر واقع را تبیین میتواند کرد. با این همه، میبینیم که مرحوم صدر نیز، مانند همهی پیشینیان خود، مباحث مربوط به فلسفه‌ی زبان (البحوث اللفظیة التحلیلیة) را پیش از مباحث مربوط به واژگانشناسی (البحوث اللفظیة اللغویة) میآورد.

۳. ۴. ۳. اکنون، به تعیین جایگاه مهمترین (نه همه‌ی) مباحث لفظی اصولیان در میان دانشهای زبانی امروزی میپردازم و، در مقام ذکر خود این مباحث، ترتیبی را که مرحوم صدر در درسهای اصولی خود در پیش گرفته است^{۹۵} رعایت میکنم.

۳. ۴. ۳. ۱. نخست به مباحث لفظی‌ای پردازیم که عموم اصولیان آنها را از مبادی یا مقدمات علم اصول محسوب میدارند، نه از مسائل آن، و مرحوم صدر آنها را زیر عنوان ”در آمد“ آورده است.

الف) دلالت لفظی و تفسیر آن

I) تفسیر ارتباط وضعی

حقیقت وضع و اینکه آیا وضع یکی از افعال گفتاری (speech acts) یا افعال زبانی (Linguistic acts) یا افعال زبان (Language acts) است یا فعلی غیرگفتاری است و، در صورت اول، آیا از افعال گفتاری دریانی (illocutionary acts) است یا از افعال گفتاری بایانی (perlocutionary acts) و، در صورت اول، آیا از افعال ایجادی (declarations) است یا از افعال التزامی (commissive acts) یا از افعال تحریکی (directive acts) و، در صورت اول، آیا از مقوله‌ی نامگذاری (naming) است یا از مقوله‌ی فعل ایجادی دیگری، همه‌ی اینها، متعلق به حوزه‌ی فلسفه‌ی زبان و از مباحث مربوط به نظریه‌ی حکایت یا ارجاع و نیز از مباحث مربوط به کاربردشناسی فلسفی اند.

II) تشخیص واضع

چنانکه قبلاً اشاره شد، در غرب، در اواسط قرن هجدهم، بحث و جدل داغی بر سر منشأ زبان و واضع حقیقی آن جریان داشت که کوندیلاک (Condillac)، فیلسوف فرانسوی (۱۷۸۰ - ۱۷۱۵)، آن را در سال ۱۷۴۶ آغاز کرده بود و در آن یک طرف معتقد بود که زبان ساخته‌ی انسان است و طرف دیگر بر این اعتقاد بود که خدا آن را به انسان داده است؛ ولی، "تا اوائل دهه‌ی ۱۹۹۰، زبان‌شناسان معمولاً به مسأله‌ی منشأ زبان با احتیاط نزدیک میشوند. زیرا احساس میکردند که عرضه‌ی شواهد و مدارک معتبر در باب این موضوع ممکن نیست. در ۱۹۹۰، با انتشار شماره‌ای از نشریه‌ی Behavioral and Brain Sciences [= علوم رفتاری و مغزی] (سال سیزدهم)، که در آن مقاله‌ای به قلم پینکر [=Pinker] و بلوم [=Bloom]، به همراه شرح و تفسیرهایی، آمده بود، جوّ دگرگون شد. این شماره از نشریه حاکی از این بود که تطوّر زبان از تطوّر هیچیک از دیگر ویژگیها یا خصائص انسانی راز آمیزتر نیست، و شکست اولیه‌ی پژوهشهای این حوزه عجز از تلفیق شواهد و مدارک موجود بوده است." ۹۶ از آن پس، دیگر، زبان‌شناسی معتقد به الاهی بودن منشأ زبان و اینکه خدا واضع زبان بوده است نیست. ۹۷

به هر تقدیر، این مبحث به زبان‌شناسی تاریخی یا درزمانی (diachronic) تعلق دارد.

III) اقسام وضع

وضع اسماء اجناس به مبحث وضع و حال الفاظ دال بر انواع طبیعی، که از مباحث مربوط به دلالت (از زیر مجموعه های مباحث مربوط به نظریه ی حکایت یا ارجاع) است، و، بنابراین، به فلسفه ی زبان تعلق دارد. ۹۸

وضع اسماء اعلام به مبحث نامهای خاص، که از مباحث مربوط به نامگذاری (از زیر مجموعه های مباحث مربوط به نظریه ی حکایت یا ارجاع) است، و، بنابراین، به فلسفه ی زبان متعلقست. ۹۹

وضع اسماء اشاره و ضمائر و هیات افعال (که از آنها به "مصدق-انعکاسی ها" ("token-reflexives")، "اشاره گر ها" ("demonstratives")، "جزئیات من مدارانه" ("egocentric particulars") (تعبیر راسل)، "الفاظ اشاره کننده" ("indicator terms")، و "شاخصدارها" ("indexicals") تعبیر میشود و وجه جامع همه ی آنها اینست که اگر جمله ای حاوی یکی از آنها باشد شتونده ی آن جمله نمیتواند مراد گوینده را درست فهم کند، مگر اینکه درباره ی آن گفته ی خاص چیزی مانند زمان، مکان، گوینده و اوضاع و احوال آن را بداند) به مبحث نظام اشاری، که از مباحث مربوط به معناشناسی در سطح جمله ها است، و نیز به مبحث شیوه های تثبیت کاربرد زبان در جهان واقعی، که از مباحث کاربردشناسی (=مرادشناسی) است، و نیز به مبحث وحدت جمله و کثرت معانی یا قضایایی که از آن جمله فهم میشوند، که از مباحث مربوط به کاربردشناسی (=مرادشناسی) فلسفی (از زیر مجموعه های فلسفه ی زبان) است، تعلق دارد. ۱۰۰

وضع حروف به مبحث تعاریف بافتی (contextual definitions)، که از مباحث مربوط به تعریف است، تعلق دارد. خود مبحث تعریف محل تقاطع دو مبحث از مباحث مربوط به معنا، در فلسفه ی زبان، یعنی مبحث هممعنایی و مبحث تحلیلیت است. ۱۰۱

وضع تعیینی به مبحث تعاریف تصریحی (stipulative definitions)، که از مباحث مربوط به تعریف است، و بنابراین، چنانکه در پاراگراف پیشین نشان داده شد، به فلسفه ی زبان متعلقست. ۱۰۲

وضع تعیینی و وضع استعمالی به مبحث (به تعبیر ژرگون (J.D. Gergonne) فرانسوی) تعاریف تلویحی (implicit definitions) و، از این رو، به فلسفه ی زبان تعلق دارند. ۱۰۳

IV) تبعیت دلالت از اراده

اینکه دلالت وضعی دلالتی تصویری است یا تصدیقی، اینکه دلالت متوقف بر اراده هست یا نه، و اینکه اراده قید مدلول وضعی تلقی میشود یا نه، همه، به مبحث دلالت، که از مباحث مربوط به نظریه‌ی حکایت یا ارجاع (از زیر مجموعه‌های مباحث فلسفه‌ی زبان) است، تعلق دارند. ۱۰۴

V) اشتراك دو ارتباط در یک طرف (= اشتراك و ترادف)

بحثهای مربوط به اشتراك به مبحث همنامی، که یکی از سه زیر مجموعه‌ی مبحث ایهام یا تشابه (از مباحث معناشناسی در سطح واژه‌ها) است، تعلق دارند. ۱۰۵ (اصولیان مسلمان به مبحث ایهام جمله‌ها و اقسام آن، که از مباحث معناشناسی در سطح جمله‌ها است، نپرداخته‌اند).

بحثهای مربوط به ترادف به یکی از زیر مجموعه‌های مباحث معناشناختی در سطح واژه ۱۰۶ و نیز به مبحث هممعنایی، که از مباحث مربوط به نظریه‌ی معنا، در فلسفه‌ی زبان، است، تعلق دارند. ۱۰۷ (اصولیان مسلمان به این مطلب که گاهی میان دو جمله، نه دو واژه، هممعنایی برقرار است نپرداخته‌اند. زبان‌شناسان امروزی، در مبحث تفکیک جمله‌ها از گزاره‌ها و قضایا، که یکی از مباحث معناشناختی در سطح جمله‌ها است، و فیلسوفان امروزی زبان، در مبحث هممعنایی، به هممعنایی جمله‌ها نیز می‌پردازند).

VI) معنای مجازی

بحثهایی مانند حقیقت مدلول مجازی، میزان حاجت مجاز به وضع، منشأ دلالت لفظ بر معنای مجازی، مجوز استعمال لفظ در معنای مجازی، امکان / عدم امکان وضع لفظ مقترن به قرینه برای معنای مجازی، و تعیین مراد از معنای مجازی به مبحث معنای ضمنی یا تلویحی، که از مباحث کاربردشناسی (= مرادشناسی) زبانشناسی است، و نیز به مبحث نظریه‌ی مکالمه یا نظریه‌ی معنای ضمنی، که از مباحث مربوط به کاربردشناسی (= مرادشناسی) فلسفی، در فلسفه‌ی زبان، است متعلقند. ۱۰۸

ب) نظریه‌ی استعمال

بحث راجع به سه نوع اراده‌ای که برای گوینده متصورند (اراده‌ی استعمالی، اراده‌ی تفهیمی، و اراده‌ی جدی) به حوزه‌ی روان-زبانشناسی یا زبانشناسی روانی تعلق دارد (بنگرید به: ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۹).

اما بحثهای راجع به مقومات و شروط استعمال، اینکه آیا سخن گفتن از باب مرآتیت است یا از باب علامتیت، یعنی آیا، در هنگام سخن گفتن، به لفظ به چشم آینه نگریسته میشود یا به چشم نشانه، تفسیر مرآتیت لفظ، وجوه تفاوت استعمال و اطلاق ایجابی، و امکان / عدم امکان استعمال وضع آفرین، اطلاق لفظ و اراده‌ی خود آن، اطلاق لفظ و اراده‌ی نوع و صنف و مثل آن، و استعمال لفظ در بیش از یک معنا، همه، به مبحث دلالت، که از مباحث مربوط به نظریه‌ی حکایت یا ارجاع است، و، بنابراین، به فلسفه‌ی زبان و نیز به مباحث افعال گفتاری، که یکی از مباحث کاربردشناسی است، و مبحث نظریه‌ی افعال گفتاری، از مباحث مربوط به کاربردشناسی فلسفی، مربوط میشوند. ۱۱۰

ج) علامات حقیقت و تشخیص معنا

بحث راجع به نشانه‌های حقیقت و راههای تشخیص معنای مجازی، که، به نظر اصولیان مسلمان، مهمترین آنها تبادر، صحت حمل و عدم صحت سلب، و اطراداند، به مبحث معنای ضمنی یا تلویحی، از مباحث کاربردشناختی زبانشناسی، و نیز به مبحث نظریه‌ی مکالمه یا نظریه‌ی معنای ضمنی، از مباحث کاربردشناختی فلسفی (در فلسفه‌ی زبان) تعلق دارد. ۱۱۱

د) کاربرتهایی که درباره‌شان اختلاف نظر هست

دو بحث حقیقت شرعیّه و صحیح و اعمّ، یعنی این بحث که معنای شرعی حقیقی اسماء عبادات و معاملات چیست و این بحث که آیا معنای این اسماء اختصاص به افراد صحیح عبادات و معاملات دارند یا هم شامل افراد صحیح میشوند و هم شامل افراد فاسد، چنانکه پیداست و انتظار می‌رود، در هیچیک از دانشهای زبانی امروزیین محل توجه نیستند، زیرا به معنای شرعی نامهای عبادات و معاملات مربوط میشوند و به مباحث صرفاً زبانی ربطی ندارند.

۲ . ۳ . ۴ . ۳ . اینک به مباحث لفظی ای پردازیم که اصولیان آنها را از مسائل خود علم اصول به شمار می‌آورند، و کار را با مباحث (به تعبیر مرحوم صدر) مربوط به فلسفه‌ی زبان آغاز کنیم که مرحوم صدر آنها را زیر عنوان "مباحث لفظی تحلیلی" آورده است.

الف) حروف

I) معنای حرفی

بحث معنای حرفی و تفکیک آن از معنای اسمی، که مُبدع آن پریسکیانوس (Priscianus)، بزرگترین دستورنویس زبان لاتین در سده‌ی پنجم میلادی، است، به مبحث دلالت، از مباحث مربوط به نظریه‌ی حکایت یا ارجاع، در فلسفه‌ی زبان، تعلق دارد. در این مبحث، فیلسوفان زبان فرق میگذارند میان مقوله‌ای‌ها (categoric expressions/terms یا categoems)، یعنی تعییراتی که میتوانند بتنهایی و مستقلاً موضوع یا محمول یک قضیه‌ی منطقی قرار گیرند و، به عبارت دیگر، تعییراتی که بیانگر یک معنای اسمی تام‌اند، و مقوله‌پیوندها (syncategoric expressions/terms یا syncategoricata)، یعنی الفاظی که نمیتوانند بتنهایی و مستقلاً حدّیک قضیه‌ی واقع شوند و، به بیان دیگر، الفاظی که فقط با پیوستن به یک تعییر دیگر از معنا و دلالت برخوردار میشوند. مثلاً میگویند: ”انسان“ واژه‌ای مقوله‌ای است، و ”چپ“ و ”بالا“ الفاظ مقوله‌پیونداند یا علائم نقطه‌گذاری نشانه‌هایی مقوله‌پیونداند. ۱۱۲ وجه تسمیه‌ی این دو نوع تعییرات یا الفاظ اینست که، لاقلاً به گمان پریسکیانوس، مقوله‌ای‌ها واژه‌ها یا عباراتی‌اند که چیزهایی را نامگذاری میکنند که تحت مقولات منطقی، بویژه مقولات ارسطویی، اندراج مییابند، و مقوله‌پیوندها واژه‌ها یا عباراتی‌اند که، به نحوی از انحاء، مقولات را به هم میپیوندند یا همراه با مقولات به کار میروند. اساساً، تعریف مقوله‌پیوندها تعریفی سلبی بوده است، بدین معنا که همه‌ی واژه‌ها یا عباراتی را که مقوله‌ای نبوده‌اند مقوله‌پیوند تلقی میکرده‌اند و غالباً تصور بر این بوده است که مقوله‌پیوندها معنای مستقل ندارند. مصداق اتم مقوله‌پیوندها حروف، مانند ”اگر“، ”و“، ”هر“، ”زیرا“، و ”تا آنجا که“، اند.

البته هم در مقام ایضاح مفهومی مقوله‌ای‌ها و مقوله‌پیوندها و هم در مقام تشخیص مصداقی آنها، فیلسوفان زبان هم با یکدیگر و هم بویژه با اصولیان مسلمان اختلاف نظر دارند. اصولیان مسلمان اسماء و موادّ افعال را دارای معنای اسمی و حروف و هیآت افعال، اعراب، جملات، مصادر، و مشتقات را دارای معنای حرفی میدانند؛ امّا فیلسوفان زبان معتقدند که با همان ملاکی که این دسته‌ی دوم دارای معنای حرفی و مقوله‌پیونداند بعضی از افراد دسته‌ی اول یعنی اسماء و موادّ افعال، نیز باید مقوله‌پیوند و دارای معنای حرفی تلقی شوند. الف) بیشتر قیدها معنای مستقل ندارند و تا فعلی همراهیشان نکند معنایشان قابل تصور نیست. ب) همچنین، پاره‌ای از

واژه‌ها، در عین اینکه نقش دستوری ای مانند نقش دستوری واژه‌های مقوله‌ای دارند. معنای تامّ و مستقلّی ندارند.

بخصوص، بعضی از صفات مصداق این سخن‌اند. مثلاً صفت ”بزرگ“ در عین حال که نقش دستوری ای دقیقاً مانند نقش دستوری صفتی مانند ”سرخ“ دارد، بر خلاف ”سرخ“، که معنایش مستقلّ و ناوابسته به متن و سیاق و تامّ است، معنایی نامستقلّ و وابسته به متن و سیاق و غیر تامّ دارد. کافیت توجه کنیم به اینکه میتوانیم بگوییم: ”چون سیب میوه است، یک سیب سرخ یک میوه‌ی سرخ است“، ولی نمیتوانیم بگوییم: ”چون موش حیوان است، یک موش بزرگ یک حیوان بزرگ است“، چرا که ”سرخ“ معنایی مستقلّ و ناوابسته به متن و سیاق دارد، یعنی معنایش بی‌قید و شرط است، امّا ”بزرگ“ معنایی نامستقلّ و وابسته به متن و سیاق، یعنی معنایی مقید و مشروط، دارد. از این نمیتوان نتیجه گرفت که ”بزرگ“، نیز مقوله‌پیوند است و معنای حرفی دارد؟ ”خوب“ نیز یکی از صفات مهمّی است که همین وضع را دارد، یعنی معنایش مستقلّ از متن و سیاق نیست. مثلاً، با اینکه هر شوهری انسان است یک شوهر خوب، لزوماً، یک انسان خوب نیست، زیرا ”خوب“ اگر صفت ”شوهر“ باشد معنایی دارد متفاوت با معنایی که اگر صفت ”انسان“ واقع شود دارد. از این رو، فیلسوفان زبان به امثال ”بزرگ“ و ”خوب“ خاصّه‌های مقوله‌پیوند (syncategorematic properties) میگویند.

ج) برخی از واژه‌ها هم کاربردهای مقوله‌ای دارند و هم کاربردهای مقوله‌پیوند. مثلاً، مصدر ”استن“ یا ”بودن“ هم میتوانند کاربرد مقوله‌ای داشته باشد و جمله‌ای بسازد که مدّعی وجود چیزی است (مانند ”جنّ هست“، یعنی جنّ وجود دارد) و هم میتواند کاربرد مقوله‌پیوند داشته باشد و، به گفته‌ی منطقیان رابطه باشد (مانند ”سقراط فیلسوف است“) به تعبیر دیگر، آنچه دستور نویسان زبان عربی ”کون تامّ“ اش مینامند و جمله‌ای میسازد که در پاسخ به (به تعبیر فیلسوفان مسلمان) هلّ بسیطه گفته میشود دارای معنای اسمی است، و آنچه ”کون ناقص“ اش مینامند و جمله‌ای میسازد که در پاسخ به هلّ مرکّبه گفته میشود دارای معنای حرفی است. همچنین، واژه‌ی ”کلّ“ در مثلاً جمله‌ی ”کلّ سطح این کاغذ سفید است“، که از آن نتیجه میشود که هر جزء از سطح این کاغذ سفید است، کاربرد مقوله‌پیوند دارد، ولی در جمله‌ای مثل ”کلّ سطح این کاغذ ۶۰۰ سانتیمتر مربع است“ که از آن نتیجه نمیشود که هر جزء از سطح این کاغذ ۶۰۰ سانتیمتر مربع است، کاربرد مقوله‌ای دارد. ۱۱۳

II) وضع حروف

اصولیان مسلمان در این باره بحث کرده‌اند که آیا حروف معنا ندارند و فقط نشانه‌ی این‌اند که آنچه بر سرش درآمده‌اند چه شأن نحوی‌ای دارد یا اینکه معنا دارند و معنایشان مستقل هم هست و یگانه تفاوتش با معنای اسماء در این است که حروف وقتی کاربرد می‌یابند که معنایشان حالت و ابزاری برای غیر تلقی نشود و برای غیر تلقی نشود یا اینکه معنای حروف ایجاد نیست یا اینکه حروف برای وجود رابط و وضع شده‌اند یا اینکه برای بخش‌بخش کردن و مضمیق ساختن مفهومی که از اسم دریافت می‌شود وضع شده‌اند یا اینکه برای دلالت بر اعراض نسبی وضع شده‌اند. در همه‌ی این بحثها یک پیشفرض وجود دارد، و آن اینکه سرشت و سرنوشت همه‌ی حروف یکسانست، یعنی یک قول هست که درباره‌ی کیفیت وضع همه‌ی حروف صدق می‌کند، به عبارت دیگر، حروف وجه جامعی دارند و، به سبب وجود چنین وجه جامعی، میتوان درباره‌ی کیفیت وضع، معناداری یا معنادراری، مستقل یا نسبی بودن معنا، و نیز مدلول همه‌ی آنها حکم واحد راند. این پیشفرض، خود، ناشی از این است که اصولیان مسلمان زبان عربی را انگاره (pattern) و الگو (paradigm)ی همه‌ی زبانها دانسته‌اند و میدانیم که دستورنویسان این زبان، از روز نخست، عموماً، به اقتضای دستورنویسان زبان سنسکریت و به تبعیت از صرف و نحو هندی، کلمات را بر سه قسم دانسته‌اند: اسم، فعل، و حرف. ۱۱۴ و وقتی که هر چه را اسم یا فعل نباشد حرف بدانیم، واضحست که همه‌ی "حروف" چون در ذیل یک مقوله‌ی دستوری اندراج یافته‌اند، باید سرشت و سرنوشت یکسانی داشته باشند و مشمول حکم واحدی واقع شوند. اما اگر دستورنویسان زبان عربی، مثلاً، از دستورنویسان یونانی پیروی میکردند و کلمات را بر هشت قسم میدانستند (اسم، فعل، وجوه وصفی، ضمیر، حرف اضافه، قید، اصوات، و حروف ربط)، چنانکه در المنطق ابن المقفع و حدود المنطق ابن بهرئز شاهدیم، ۱۱۵ در آن صورت، حروف اضافه و اصوات و حروف ربط دارای سرشت و سرنوشت یکسانی قلمداد نمیشدند و بر آنها حکم واحدی نمیرفت، بلکه حروف اضافه حکمی میداشتند، اصوات حکمی دیگر، و حروف ربط حکمی سوم.

اصولیان مسلمان گویی بر این گمان بوده‌اند که تقسیم کلمات به سه قسم (اسم و فعل و حرف) یکی از (به تعبیر زبانشناسان) مشترکات زبان (language universals) است، یعنی یکی

از وجوه اشتراک همه‌ی زبانهای جهان است.^{۱۱۶} شک نیست که، از سویی، اصولیان مسلمان به اقتضای شأن خود، به مطالعه و تحقیق در باب ادله‌ی مشترک خصوص استدلال‌ات فقهی میپردازند و استدلال‌ات فقهی، از جمله، بر قرآن و روایات، که زبانشان عربی است، و نه هیچ زبان دیگری، متکیند و، از سوی دیگر، عموم دستورنویسان زبان عربی کلمات را به همان سه قسم منقسم میکنند و، بنابراین، طبیعی است که اصولیان در صدد برآیند که همه‌ی ”حروف“ را مشمول حکم واحدی گردانند، اعم از اینکه بتوانند به قولی دست یابند که بر همه‌ی کلماتی که نه اسمند و نه فعل راست آید یا نتوانند. اما اینکه زبانشناسان و فیلسوفان زبان امروزین در صدد صدور چنین حکم واحدی برنمایند نیز علتی دارد و آن اینکه عموماً با زبانهای اروپایی سروکار و آشنایی دارند و در این زبانها، اساساً، مقوله‌ی دستوری واحدی به نام ”حرف“ وجود ندارد، زیرا اجمالاً و تقریباً میتوان گفت که، در این زبانها، کلمات به ده قسم تقسیم میشوند: اسم، ضمیر (از جمله: هرکسی، هیچکسی، کسی، کس، یکی، کدامیک، کدامیکی)، صفت، فعل (اعم از افعال اصلی، مانند بودن، و افعال وجهی یا وجه نما، مانند توانستن و بایستن، و افعال کامل، مانند رفتن)، قید، حرف اضافه، معرف یا تخصیصگر (مانند یک، آن، این، هر، همه‌ی، پاره‌ای از، مقداری)، حرف عطف یا ربط (مانند و، اینکه، که، تااینکه، تا، افسوس که، ای کاش که، وقتی که، با توجه به اینکه، اگرچه)، اعداد (اعم از اصلی و ترتیبی)، و اصوات (مانند آه، آخ، وای، آهای).^{۱۱۷} (ناگفته پیداست که نمیتوان اشکال کرد که، به هر تقدیر، حرف اضافه و حرف عطف یا ربط در حرف بودن مشترکند، زیرا این اشتراک مزعوم ناشی از ترجمه‌ی فارسی دو واژه‌ی اروپایی، مثلاً (conjunction و preposition) انگلیسی، است که خودشان وجه جامعی ندارند.)

ب) هیآت

I) هیآت جمله‌ها

۱) جمله‌های ناقص

اصولیان مسلمان، به تبع عالمان زبان و ادبیات عرب، به هر مجموعه‌ای از دو یا چند کلمه که سکوت بر آن صحیح نباشد ”جمله‌ی ناقص“ گویند. بدین قرار، جمله‌ی ناقص چیز است در میان یک کلمه و یک جمله‌ی تام، یعنی مجموعه‌ای از دو یا سه یا چند کلمه که سکوت بر آن جائز

است. برای جمله‌ی ناقص، اصولیان مسلمان دو مصداق بارز قائلند: مرکّب وصفی (شامل موصوف و وصف) و مرکّب اضافی (شامل مضاف و مضاف‌الیه).

امروزه، در دستور زبان (grammar)، که دانشی زبانی است فراهم آمده از نحو (یا: نحو‌شناسی) و آن بخش از ریختشناسی (یا: تکواژشناسی) که صرف نامیده می‌شود^{۱۱۸}، به مجموعه‌ی کلمات کمتر از جمله‌ی تامّ “عبارت” (“phrase”) می‌گویند و برای عبارت پنج مصداق قائلند: عبارت اسمی (که مرکّب اضافی فقط یکی از اقسام آن است)، عبارت وصفی (که مرکّب وصفی از اقسام آن است)، عبارت فعلی، عبارت قیدی، و عبارت حرف اضافه‌ای.^{۱۱۹} در مبحث دلالت از مباحث مربوط به نظریه‌ی حکایت یا ارجاع، در فلسفه‌ی زبان، از چند و چون مدلول هر یک از این عبارات پنجگانه گفت و گو میشود.

۲) جمله‌های تامّ

آنچه اصولیان مسلمان در تحلیل مدلول و مفاد جمله‌های تامّ حملی، اعمّ از خبری و انشائی، جمله‌های تامّ شرطی گفته‌اند به مبحث نظریه‌ی افعال گفتاری، که از مباحث مربوط به کاربردشناسی فلسفی، در فلسفه‌ی زبان، است تعلق دارد.^{۱۲۰}

II) هیأت افرادی

۱) هیأت فعل

چنانکه قبلاً نیز گفته شد، بحث هیأت فعل به مبحث نظام اشاری، از مباحث مربوط به معناشناسی در سطح جمله‌ها، و نیز به مبحث شیوه‌های تثبیت کاربرد زبان در جهان واقعی، از مباحث کاربردشناسی، و نیز به مبحث وحدت جمله و کثرت معانی یا قضایایی که از آن جمله فهم میشوند، از مباحث کاربردشناسی فلسفی، در فلسفه‌ی زبان، تعلق دارد.

۲) هیأت مصدر

درباره‌ی هیأت مصدر و وجه مصدری، امروزه، فقط در دستور زبان (= صرف و نحو) بحث میشود و رمز مشکلاتی را که در باب آن رخ مینمایند این میدانند که این هیأت، از سویی، از اشکال فعلی (verb-forms) است و، از سوی دیگر، کارکرد نحوی اش، بوضوح، کارکرد نحوی اسمها است.^{۱۲۱}

۳) هیأت مشتقات

درباره‌ی هیأت مشتقات و وجه وصفی، امروزه، فقط در دستور زبان بحث میشود و رمز

مشکلات راجع به وجوه وصفی، مانند صفت فاعلی و صفت مفعولی، را این میدانند که این وجوه، از سویی، از نظرگاه ریختشناسی صرفی، از اشکال فعلی اند و، از سوی دیگر، از نظرگاه کارکرد نحوی شان، صفتند. مثلاً “شنونده” در “زنان و مردان شنونده”، از طرفی، صفت “زنان و مردان” است و، از طرف دیگر، به معنای “که میشوند / در حال شنیدن اند” است. ۱۲۲

۴) اسماء مبهمه

بحث اسماء مبهمه، مانند اسماء اشاره و ضمائر و موصولات، چنانکه قبلاً نیز گفته آمد، به همان مباحثی متعلقست که بحث هیأت فعل به آنها تعلق دارد.

۳. ۴. ۳. ۳. و سرانجام به آن مباحث لفظی ای پردازیم که اصولیان آنها را از مسائل خود علم اصول به شمار میاورند و (به تعبیر مرحوم صدر) مربوط به واژگانشناسی اند و مرحوم صدر آنها را زیر عنوان “مباحث لفظی واژگانشناختی” آورده است.

الف) مشتق

بحث درباره‌ی تعیین مفاد و مدلول لغوی یا عرفی مشتق، و تعیین اینکه آیا مشتق اختصاصاً برای دلالت بر چیزی که مبدء اشتقاق به نحو بالفعل در آن متحقق است وضع شده است یا برای دلالت بر مفهومی اعم وضع شده است که هم شامل چیزی که مبدء اشتقاق به نحو بالفعل در آن متحقق است میشود و هم شامل چیزی که مبدء اشتقاق از آن رخت بر بسته است، به واژه شناسی (lexicology) مربوط میشود که یکی از رشته‌های زبانشناسی توصیفی (بنگرید به: ۱. ۱. ۱. ۲) است و کارش “مطالعه‌ی همه‌ی جنبه‌های واژگان زبانها است: واژه‌ها و معانیشان، نحوه‌ی ارتباط یافتن واژه‌ها با یکدیگر، نحوه‌ی ترکیب شدن آنها با یکدیگر و ارتباطات میان واژگان با سایر حوزه‌های توصیف زبانها (واجشناسی، ریختشناسی، و نحوشناسی).” ۱۲۳

ب) اوامر

I) دلالات ماده‌ی “امر”

شک نیست که بحث درباره‌ی معنای “امر” اعتبار/عدم اعتبار علوی یا استعلاء یا جامع این دو در صدق امر، دلالت/عدم دلالت امر بر وجوب به واژه شناسی زبان عربی مربوط میشود. اما بحث درباره‌ی طلب و اراده، که اصولیان معمولاً در ذیل مباحث دلالات ماده‌ی “امر” میاورند، البته بحثی مربوط به زبانشناسی و فلسفه‌ی زبان نیست، بلکه مربوط به فلسفه‌ی عمل (یا: فلسفه‌ی کنش) (philosophy of action) است که شاخه‌ای از فلسفه است که فلسفه‌ی ذهن

(یا: فلسفه‌ی نَفْس) (philosophy of mind) را به اخلاق‌شناسی (ethics) پیوند نزدیک میدهد و غالباً خودش زیررشته‌ای از فلسفه‌ی ذهن محسوب میشود.

در فلسفه‌ی عمل است که مسأله‌ی جبر و اختیار پیش کشیده میشود و موجب طرح این سؤال میشود که "آیا اعمال میتوانند مُعَلَّل، مثلاً مُعَلَّل به ادله یا نیات، باشند؟" و نیز مقتضی تحلیلی کلی از مفاهیمی مانند انگیزه، انگیزش، نیت، اراده (Volition)، طلب، (Wanting) و سعی میگردد. مسائلی از این دست که آیا انگیزه، انگیزش، نیت، اراده، طلب و سعی از آن چیزهایی اند که میتوانند علّت عمل واقع شوند یا نه، آیا این امور از حالات نَفْسانی/ذهنی اند یا نه، و آیا اینها را به استقلال از عمل میتوان تشخیص داد یا وصف کرد، در فلسفه‌ی عمل طرح میشوند و مورد مطالعه و تحقیق قرار میگیرند. ۱۲۴

II) دلالات صیغه‌ی امر

بحثهایی که اصولیان زیر این عنوان طرح میکنند و واقعاً و دقیقاً به زبان مربوط میشوند، مثل دلالت صیغه‌ی امر بر طلب و وجوب، جمله‌های خبری‌ای که برای طلب استعمال میشوند، دلالت امر بر وجوب نَفْسی عینی تعیینی، دلالت امر در مورد حَظَر، و دلالت امر بر مرّۀ یا تکرار، به مبحث افعال گفتاری، از مباحث کاربردشناسی، و نیز به مبحث نظریه‌ی افعال گفتاری، از مباحث مربوط به کاربردشناسی فلسفی، در فلسفه‌ی زبان، تعلق دارند. ۱۲۵

III) اجزاء و (IV) مقدمه‌ی واجب و (V) مسأله‌ی ضدّ

این سه بحث، اگر چه در آثار بعضی از اصولیان در ذیل مبحث اوامر آمده‌اند، از مباحث زبانی نیستند، بلکه از مباحث عقلی‌ای اند که خود اصولیان آنها را "ملازمات عقلیه" میخوانند (خود ملازمات عقلیه به دو بخش مستقلّات عقلیه و غیرمستقلّات عقلیه انقسام میپذیرند و این سه بحث اجزاء، مقدمه‌ی واجب، و مسأله‌ی ضدّ جزو بخش غیرمستقلّات عقلیه اند).

در عین حال، بسیاری از مسائلی که در این سه بحث طرح میشوند، مانند واجب مشروط و واجب مطلق، واجب مُعَلَّق و واجب مُنَجَّز، واجب نَفْسی و واجب غیری، و اقتضاء امر نسبت به نهی از ضدّ (خاص یا عام) آن، در فلسفه‌ی اخلاق و/یا منطق بایایی (deontic logic)، که یکی از شاخه‌های منطق است که در باب مفاهیم دستوری، نظامهای دستوری، و استدلال دستوری پژوهش میکند، مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفته‌اند. ۱۲۶

VI) حالات خاصّ امر

جنبه‌های زبانی حالات خاصّ امر، مانند امر در عین علم به انتفاء شرط آن، امر به امر، و امر بعد از امر، به مبحث افعال گفتاری، از مباحث کاربردشناسی، و نیز به مبحث نظریه‌ی افعال گفتاری، از مباحث مربوط به کاربردشناسی فلسفی، در فلسفه‌ی زبان، تعلق دارند.

VII) کیفیات تعلق امر

بحثهایی مانند تعلق امر به طبیعت یا به افراد، حقیقت واجب تخییری، حقیقت واجب کفایی، و واجب موسع و مضیق از مباحث زبانی نیستند و به فلسفه‌ی اخلاق و/یا منطق بایایی تعلق دارند.

ج) نواهی

I) دلالات صیغه‌ی نهی

بحثهایی که اصولیان زیر این عنوان طرح میکنند و واقعاً و دقیقاً به زبان مربوط میشوند، مثل مدلول صیغه‌ی نهی و شمولی و استغراقی بودن/نبودن اطلاق متعلق نهی، به مبحث افعال گفتاری زبان‌شناسی و مبحث نظریه‌ی افعال گفتاری فلسفه‌ی زبان تعلق دارند.

II) اجتماع امر و نهی و III) اقتضاء نهی نسبت به فساد

این دو بحث، اگر چه در آثار بعضی از اصولیان در ذیل مبحث نواهی آمده‌اند، از مباحث زبانی نیستند، بلکه از مباحث عقلی‌ای‌اند که خود اصولیان آنها را "ملازمات عقلیه" میخوانند. دو بحث مذکور جزو بخش غیر مستقلات عقلیه‌ی این ملازمات‌اند.

د) مفاهیم

مفاهیم، یعنی مدلولات التزامی جمله‌های تام (اخباری یا انشائی)، و هفت قسم از آنها که معمولاً مورد بحث اصولیان واقع میشوند، یعنی مفهوم شرط، مفهوم وصف، مفهوم غایت، مفهوم حصر، مفهوم عدد و مفهوم لقب، به مبحث معنای ضمنی یا تلویحی و مبحث مکالمه، که دو مبحث از مباحث کاربردشناسی‌اند، و نیز به مبحث نظریه‌ی مکالمه یا نظریه‌ی معنای ضمنی، که از مباحث مربوط به کاربردشناسی فلسفی، در فلسفه‌ی زبان، است، تعلق دارند. در میان فیلسوفان زبان، دقیقترین و عمیقترین مطالعات و تحقیقات و تأملات را در باب نظریه‌ی معنای ضمنی پل گرایس (Paul Grice)، فیلسوف زبان انگلیسی (۱۹۸۸-۱۹۱۳)، انجام داده است. ۱۲۷ در خصوص مفهوم شرط، ذکر این نکته، نیز، در اینجا، بیمناسبت نیست که عموم

جمله‌های شرطیه‌ای که اصولیان با آنها سروکار دارند شرطیه‌هایی اند که جمله‌ی جزاء، در آنها جمله‌ای اخباری نیست، بلکه جمله‌ای انشائی، و معمولاً از سنخ امر (یا نهی) است. این قسم شرطیه‌ها را، در منطق و فلسفه‌ی منطق، امر مشروط (conditional command) یا دستور مشروط (conditional norms) یا الزام (یا: تکلیف) مشروط (conditional obligation) میخوانند. اما، از سوی دیگر، اغلب شرطیه‌هایی که، در منطق و فلسفه‌ی منطق، مورد بحث و فحص واقع میشوند از این قسم نیستند، بلکه یا شرطیه‌های اخباری (indicative conditionals) اند یا شرطیه‌های التزامی (conditionals subjunctive) یا خلاف واقع (xounterfactual conditionals) یا (to - fact contrary - fact unfulfilled یا، به تعبیر کواین، contrafactual)، و وجه اشتراک این دو یا سه قسم شرطیه (بسته به اینکه شرطیه‌های التزامی را با شرطیه‌های خلاف واقع عین هم بدانیم یا مغایر یکدیگر) اینست که مقدم و تالی آنها، هر دو، اخباری اند. از این رو، اکثر آثاری که منطقیان یا فیلسوفان منطق در باب شرطیه‌ها منتشر کرده‌اند کمکی به فهم منطوق و مفهوم جمله‌های شرطیه‌ی مورد بحث اصولیان نمیکند. ۱۲۸

هـ) عام و خاص

I) عام

بحثهایی مانند معنای "عام" و "یا" "عموم"، اقسام عام (یا عموم)، یعنی عام (یا عموم) استغراقی، بدلی، و مجموعی، و ادوات عموم، مانند کل، جمیع، کافه، عموم، تمام، ای، دائماً، جنس محلی به لام (اعم از جمع یا مفرد)، و نکره در سیاق نفی یا نهی، تا آنجا که به مسائل منطقی و فلسفی ربط پیدا میکنند، به مبحث مقادیر متغیرها، که از مباحث مربوط به نظریه‌ی حکایت یا ارجاع، در فلسفه‌ی زبان، است، تعلق دارند، هر جا به معنای واژه‌هایی خاص در زبانی خاص (و در مورد اصولیان زبان عربی) مربوط میشوند، به واژه‌شناسی آن زبان خاص متعلقند. مثلاً، ناگفته پیداست که بسیاری از سخنانی که اصولیان در باب "کل" و الفاظ هممعنای آن در زبان عربی و نیز درباره‌ی جمع یا مفرد محلی به لام (= الف و لام تعریف) گفته‌اند مطلقاً جنبه‌ی عقلی، نظری، و تحلیلی ندارند، بلکه صرفاً سخنانی اند که اختصاص به زبان عربی دارند و صحت و سقم آنها نیز منحصرأ با رجوع به شم زبانی عربی زبانان (و در مواردی شم "زبانی عربی زبانان دو سه سده‌ی نخست تاریخ اسلام که از طریق رجوع به کتب لغت معتبر زبان عربی کشف شدنی است) معلوم میشود. ۱۲۹

II) تخصیص

بحث‌های صرفاً زبانی‌ای که زیر این عنوان انجام گرفته‌اند (و نه بحث‌هایی مانند تخصیص عام کتابی به خبر واحد و دوران میان تخصیص و نسخ، که زبانی صرف نیستند) همه به مبحث تفسیر متعلقند که از زیر مجموعه‌های مبحث تحلیل واحدهای زبانی بزرگتر از جمله، از مباحث کاربردشناسی، است.

در اینجا، توضیحی درباره‌ی تفسیر بی‌مناسبت نیست: ”در سال‌های اخیر، ’تفسیر‘ [= ‘interpretation’]، از جمله [۱] به معنای فهم همه‌ی انواع آثار هنری، که شامل ادبیات نیز میشود، [۲] به معنای تفسیر قانون یا متون حقوقی، [۳] توصیف‌کننده‌ی معرفت در علوم اجتماعی، و [۴] مترادف هرمنیوتیک [= hermeneutics] تلقی شده است. این لفظ اخیر [یعنی هرمنیوتیک]، که گاهی‌اوقات به منزله‌ی فن یا نظریه‌ی تفسیر تصویر میشود، امروزه، لااقل به سه صورت عمده فهم میشود: اول تفسیر متون مقدس؛ دوم، به تبع دیلتای [Dilthey]، به معنای روش یا روش‌های علوم انسانی یا تاریخی، که بر فهم متکیند، بر خلاف علوم تجربی، که بر تبیین متوقفند؛ و سوم، به تبع هایدگر [Heidegger]، به معنای ادراک یک چیز به مثابه‌ی یک چیز. ۱۳۰۰”

در باب تفسیر، به معنای فهم همه‌ی انواع آثار هنری، از جمله ادبیات (معنای اول) و تفسیر قانون یا متون حقوقی (معنای دوم) و تفسیر متون مقدس (شق اول از معنای چهارم) یا، به تعبیر دقیقتر، در باب تفسیر متون مکتوب (اعم از متون ادبی، حقوقی، و دینی و مذهبی) یا، به تعبیر بازهم دقیقتر، در باب تفسیر همه‌ی متون مکتوب (که افزون بر متون ادبی، حقوقی، و دینی و مذهبی، شامل متون ریاضی، منطقی، فلسفی، علمی، تاریخی، عرفانی، الاهیاتی، و اخلاقی نیز میشوند) و یا، به تعبیری از این‌همه دقیقتر، در باب تفسیر همه‌ی متون، اعم از مکتوب (text) و ملفوظ (discourse و conversation)، اصولی وجود دارند که از به‌کارگیری و رعایت آنها گریز و گزیری نیست.

در میان اصول تفسیر، شاید مهمترین اصل اصل حمل به احسن (principle of charity) است. این اصل که در آثار داندل دیویدسن (Donald Davidson)، فیلسوف زبان و ذهن امریکایی (۱۹۱۷-)، به طرز نمایانی به آن پرداخته شده است و او آن را از تعمیم یکی از آراء کواین (Quine)، فیلسوف امریکایی (۱۹۰۸-)، به دست آورده است، تقریرهای متعدّد دارد. ساده‌ترین تقریرش اینست که تفسیر ما از سخن یک گوینده (یا نویسنده) باید به نحوی باشد

که اسناد باورهای کاذب به آن گوینده (یا نویسنده) را به حد اقل ممکن برساند. به عبارت دیگر، در مقام تفسیر سخن یک گوینده، باید مساعدترین مفروضات ممکن را درباره‌ی عقل و هوش او، علم و معرفت او، بجا و مناسب حال و مقام و مرتبط با موضوع سخن گفتن او، و... داشته باشیم تا حتی المقدور بیشترین سخنان او صادق از کار درآیند و کمترین نیاز را به اسناد خطاهای توضیح‌ناپذیر به او داشته باشیم. ۱۳۱

یکی از اقتضاهای این اصل اینست که سخن گوینده چنان تفسیر شود که او، حتی الامکان، مرتکب تناقضگویی قلمداد نشود و، اگر در مقام وضع تکلیف و انشاء امر و نهی است، احکامی که صادر کرده است متعارض جلوه نکنند.

همه‌ی آرائی که اصولیان در بحثهای مربوط به تخصیص آورده‌اند بدین مقصود و برای رعایت مقتضیات اصل حمل به احسن است، بویژه آنکه گوینده‌ای که آنان با او و سخنان او سروکار دارند دارای علم، حکمت، و خیرخواهی‌ای است که، به هیچ‌روی، با دانش، فرزوانگی، و نیکخواهی گویندگان بشری قیاس‌پذیر نیست.

و) مطلق و مقید

بحثهای اصولیان در این باره که آیا اطلاق اسماء اجناس و اعلام اجناس و اسمهای نکره به واسطه‌ی وضع است یا نه به مبحث دلالت، از مباحث مربوط به نظریه‌ی حکایت یا ارجاع، در فلسفه‌ی زبان، تعلق دارند.

ز) مجمل و مبین

بحثهای اصولیان درباره‌ی اسباب اجمال اگر در خصوص اجمال واژه‌ها باشند به مبحث ابهام یا تشابه واژه‌ها و بویژه به مبحث ابهام واژه‌ها، که دو مبحث از مباحث معناشناسی در سطح واژه‌هایند، متعلقند؛ و اگر در خصوص اجمال جمله‌ها باشند به مبحث ابهام جمله‌ها و اقسام آن، که از مباحث معناشناسی در سطح جمله‌ها است، تعلق دارند. ۱۳۲

و اما بحثهای اصولیان در باب شیوه‌های رفع اجمال از دلیل مجمل با استفاده از دلیل مبین به مبحث تفسیر متعلقند که، چنانکه اشاره شد، از زیرمجموعه‌های مبحث تحلیل واحدهای زبانی بزرگتر از جمله، از مباحث کاربردشناسی است.

۴. اکنون که این نوشته به پایان خود نزدیک میشود، تذکار سه نکته بی فایده‌ی نیست.

۴.۱. فلسفه، چنانکه روشنست، حوزه‌ی معرفتی‌ای است با زیررشته‌ها یا شاخه‌های

بسیار، و هر یک از زیررشته‌ها یا شاخه‌های آن نیز، به نوبه‌ی خود، زیررشته‌های فرعیتر یا زیرشاخه‌هایی میتواند داشت. این زیررشته‌ها و زیررشته‌های فرعیتر به یمن موضوعاتی که فلسفه به آنها می‌پردازد پدید می‌آیند و هم از این رو، تنوع و تعددشان دقیقاً به اندازه‌ی تنوع و تعدد موضوعاتی است که متعلق مطالعه و تأمل فلسفی قرار می‌گیرند.

بدین قرار، در فلسفه با زیررشته‌ها یا شاخه‌هایی مواجه می‌شویم مانند مابعدالطبیعه (فلسفه‌ی وجود از آن رو که وجود است، نه هیچ موجود خاصی؛ یا فلسفه‌ی امور عامه)، معرفتشناسی (فلسفه‌ی معرفت، از آن رو که معرفت است، نه هیچ معرفت خاصی)، منطق (فلسفه‌ی استدلال، از آن رو که استدلال است، نه هیچ استدلال خاصی)، فلسفه‌ی زبان، فلسفه‌ی ذهن (یا: نفس)، فلسفه‌ی اخلاق، فلسفه‌ی دین، فلسفه‌ی حقوق، فلسفه‌ی هنر (یا فلسفه‌ی زیبایی)، فلسفه‌ی تاریخ، فلسفه‌ی ریاضیات، فلسفه‌ی منطق، فلسفه‌ی علوم تجربی (اعم از طبیعی و انسانی)، فلسفه‌ی عرفان، فلسفه‌ی تعلیم و تربیت، فلسفه‌ی اجتماعی، و فلسفه‌ی سیاسی.

در درون هر یک از این زیررشته‌ها یا شاخه‌ها نیز با زیررشته‌های فرعیتر با شاخه‌هایی روبه‌رو می‌شویم. مثلاً، در محدوده‌ی فلسفه‌ی علوم تجربی دو زیررشته‌ی فرعیتر، یعنی فلسفه‌ی علوم طبیعی و فلسفه‌ی علوم انسانی، وجود دارند. فلسفه‌ی علوم طبیعی، به نوبه‌ی خود، فلسفه‌ی فیزیک، فلسفه‌ی شیمی، و فلسفه‌ی زیستشناسی را در بر می‌گیرد، کما اینکه فلسفه‌ی علوم انسانی نیز شامل فلسفه‌ی روانشناسی، فلسفه‌ی جامعه‌شناسی، فلسفه‌ی اقتصاد، فلسفه‌ی سیاست (که غیر از فلسفه‌ی سیاسی است)، فلسفه‌ی علوم تربیتی (که غیر از فلسفه‌ی تعلیم و تربیت است) و... میشود. و این تقسیمات همچنان استمرار می‌یابد و شعبه‌های فلسفه را بیشتر و بیشتر می‌کند.

با توجه به این نکته، بر خلاف آنچه در محافل علمی و فرهنگی ایران امروز بوفور گفته و شنیده میشود، همه‌ی فلسفه‌ها، و نه فقط پاره‌ای از فلسفه‌ها، فلسفه‌ی مضافه‌اند. زیرا مگر امکان دارد که فلسفه درباره‌ی هیچ چیز سخن نگوید؟ به محض اینکه مطالعه و تحقیق و تأمل فلسفی آغاز شود راجع به چیزی خواهد بود و طبعاً آن چیز مضاف‌الیه واقع میشود و مطالعه و تحقیق و تأمل فلسفی معطوف به یک فلسفه‌ی مضاف میشود. مثلاً به محض اینکه به مطالعه و تحقیق و تأمل فلسفی درباره‌ی مکان یا زمان پردازیم وارد قلمرو فلسفه‌ی مکان یا فلسفه‌ی زمان شده‌ایم.

بلی، فلسفه‌ها، که (تأکید میکنم) همه مضافند، به اعتبار مضاف‌الیه خود، به دو دسته‌ی بزرگ تقسیم میشوند: فلسفه‌هایی که مضاف‌الیه‌شان یک رشته‌ی علمی (= discipline اعم از علوم ریاضی، منطقی، فلسفی، تجربی، تاریخی، هنری، دینی و مذهبی، و...) نیست، مانند مابعدالطبیعه (وجود یک رشته‌ی علمی نیست)، معرفت‌شناسی (معرفت یک رشته‌ی علمی نیست)، منطق (استدلال یک رشته‌ی علمی نیست)، فلسفه‌ی زبان، فلسفه‌ی ذهن، و فلسفه‌ی دین؛ و فلسفه‌هایی که مضاف‌الیه‌شان یک رشته‌ی علمی است مانند فلسفه‌ی ریاضیات، فلسفه‌ی منطق و فلسفه‌ی علوم تجربی، فلسفه‌های دسته‌ی اول را، چون ناظر به یک رشته‌ی علمی نیستند، فلسفه‌ها (یا تسامحاً معرفت‌ها)ی مرتبه‌ی اول یا درجه‌ی اول، و فلسفه‌های دسته‌ی دوم را، چون ناظر به چیزی اند که خود یک رشته‌ی علمی است. فلسفه‌ها (یا معرفت‌ها)ی مرتبه‌ی دوم می‌خوانند. مثلاً، فلسفه‌ی زبان فلسفه‌ی درجه‌ی اول اما فلسفه‌ی زبان‌شناسی فلسفه‌ی درجه‌ی دوم، فلسفه‌ی ذهن فلسفه‌ی درجه‌ی اول اما فلسفه‌ی روانشناسی فلسفه‌ی درجه‌ی دوم، فلسفه‌ی دین فلسفه‌ی درجه‌ی اول اما فلسفه‌ی الاهیات یا فلسفه‌ی فقه یا فلسفه‌ی کلام فلسفه‌ی درجه‌ی دوم است.

از سوی دیگر، فلسفه، افزون بر تنوع و تکثر زیررشته‌ها یا شاخه‌هایش، تنوع و تکثر دیگری نیز به برکت نظرگاهها و رویکردهایی که در آن ظهور کرده‌اند میپذیرد. هیچیک از این نظرگاهها و رویکردها زیررشته یا شاخه‌ای از زیررشته‌ها یا شاخه‌های فلسفه نیست، بلکه هر نظرگاه و رویکردی را میتوان در هر یک از زیررشته‌ها یا شاخه‌های فلسفه اتخاذ کرد یا نکرد. نه اتخاذ یک نظرگاه و رویکرد فلسفی مخصوص انسان را به ورود یا عدم ورود به زیررشته یا زیررشته‌های خاصی از فلسفه الزام میکند، و نه ورود به یک زیررشته‌ی خاص از فلسفه آدمی را به اتخاذ یا عدم اتخاذ نظرگاه و رویکرد یا نظرگاهها و رویکردهای فلسفی مخصوصی وامیدارد. با هر نظرگاه و رویکردی میتوان در هر زیررشته‌ای وارد شد، و در هر زیررشته‌ای میتوان به هر نظرگاه و رویکردی التزام ورزید (البته کارایی کمتر یا بیشتر یک نظرگاه و رویکرد در یک زیررشته داستان دیگری است).

تحلیل زبانی یا فلسفه‌ی زبانی یا فلسفه‌ی زبان متعارف یا فلسفه‌ی تحلیلی (بنگرید به ۱. ۳. ۲ و ۲. ۳. ۲) یکی از نظرگاهها و رویکردهای فلسفی است، نه یکی از زیررشته‌ها یا شاخه‌های فلسفه. بنابراین، قسیم هیچیک از زیررشته‌ها یا شاخه‌های فلسفه نیست، بلکه قسیم نظرگاهها و

رویکردهای فلسفی دیگر، از قبیل پدیدارشناسی (phenomenology)، به معنای روش فلسفی پیشنهادی هوسرل (Husserl)، فیلسوف آلمانی (۱۹۳۸-۱۸۵۹)، اگزستانسیالیسم، پدیدارشناسی تفسیری (hermeneutic phenomenology) هایدگر (Heidegger)، ساختارگرایی (structuralism)، و ساختشکنی (deconstruction) دریدا (Derrida)، فیلسوف فرانسوی (۱۹۳۰-) است.

از آنچه گفته شد می‌خواهم چهار نتیجه بگیرم:

الف) این سخن که فلان مبحث در فلسفه‌ی تحلیلی آمده است چیزی را روشن نمی‌کند؛ باید معلوم کرد که آن مبحث را فیلسوفان تحلیلی در کدامیک از زیررشته‌ها یا شاخه‌های فلسفه آورده‌اند: در مابعدالطبیعه یا معرفتشناسی یا منطق یا فلسفه‌ی زبان یا فلسفه‌ی ذهن یا فلسفه‌ی اخلاق یا فلسفه‌ی ریاضیات یا فلسفه‌ی منطق یا... فیلسوفان تحلیلی در همه‌ی زیررشته‌ها یا شاخه‌های فلسفه مطالعه و تحقیق و تأمل کرده‌اند. مهم اینست که جای هر مبحث را در زیررشته‌های فلسفه نشان دهیم. بگذریم از اینکه، به نظر دقّی، هر مبحثی متعلق به فقط یک زیررشته‌ی فلسفه می‌تواند بود، اما هرگز در تیول یک نظرگاه و رویکرد فلسفی واحد نیست.

ب) این گفته که فلان مبحث در فلسفه‌ی تحلیلی نیامده است اما، مثلاً، در فلسفه‌ی منطق آمده است خطای فاحشی است. مگر فلسفه‌ی تحلیلی یکی از زیررشته‌های فلسفه و تقسیم مثلاً، فلسفه‌ی منطق است؟ فلسفه‌ی منطق از زیررشته‌های فلسفه است که بسیاری از مشتغلان به آن مشرب تحلیلی دارند.

ج) این قول که فلسفه‌ی زبان بخشی از فلسفه‌ی تحلیلی به حساب می‌آید نیز خطای فاحش است. هیچ زیررشته‌ای از هیچ رشته‌ی علمی‌ای، و از جمله هیچ زیررشته‌ای از فلسفه، بخشی از یک نظرگاه و رویکرد به حساب نمی‌آید. آیا، فی‌المثل، می‌توان گفت که روانشناسی شناخت، که از زیررشته‌های روانشناسی است، بخشی از رفتارگرایی (behaviourism) است، که یک نظرگاه و رویکرد روانشناختی است؟

د) هر کس، در هر گفتار یا نوشتاری، درباره‌ی زبان و پدیده‌های زبانی، سخن فلسفی بگوید، چه بداند و چه نداند و چه بخواهد و چه نخواهد، وارد قلمرو فلسفه‌ی زبان شده است، فارغ از اینکه خود آن گفتار یا نوشتار چه عنوان اصلی و فرعی‌ای داشته باشد و، روی هم رفته، متعلق به چه حوزه‌ی معرفتی‌ای قلمداد شود، و باز فارغ از اینکه خود گوینده یا نویسنده بیشتر به عنوان فیلسوف زبان شهرت داشته باشد یا به عنوان فیلسوف ذهن یا فیلسوف مابعدالطبیعه یا

معرفتشناس یا فیلسوف منطق یا فیلسوف اخلاق یا... آنچه حوزه‌ی معرفتی یک سخن را تعیین میکند خود آن سخن است، نه عنوان آن سخن یا قائل آن سخن. بنابراین، گاه میشود که مثلاً یک فیلسوف منطق یا فیلسوف اخلاق رأیی اظهار میکند که چون رأیی فلسفی درباره‌ی زبان است باید متعلق به فلسفه‌ی زبان به حساب آید؛ کما اینکه گاه هست که یک فیلسوف زبان نظری ابراز میکند که چون نظری فلسفی درباره‌ی استدلال یا اخلاق است باید متعلق به فلسفه‌ی منطق یا فلسفه‌ی اخلاق محسوب شود، به همین لحاظ است که نگارنده، در طی این نوشته، تأکید می‌ورزید بر اینکه هر مبحث مربوط به زبان را یا به حوزه‌ی زبانشناسی متعلق بداند (اگر جنبه‌ی تجربی-تاریخی داشت) و یا به حوزه‌ی فلسفه‌ی زبان (اگر وجهه‌ی نظری و عقلی داشت).

۴.۲. بر مطلبی که آخرین پاراگراف بند ۱.۴، یعنی هم اینک، گفته شد مطلب دیگری را نیز باید افزود، و آن راجعست به کمکی که عالمان هر رشته‌ی علمی به یک رشته‌ی علمی دیگر میتوانند کرد. واقع اینست که فلسفه‌ی زبان از فیلسوفانی که به سایر شاخه‌های فلسفه اشتغال داشته‌اند، بویژه از فیلسوفان مابعدالطبیعه، معرفتشناسی، ذهن، اخلاق، و منطق، سود بسیار جسته است. اما بهره‌جویی فلسفه‌ی زبان از سایر شاخه‌های فلسفه، و اساساً داد و ستد و کمک متقابل رشته‌های علمی نباید ما را به مرزناشناسی و آشفته‌اندیشی بکشاند. مرزبندی و میزگذاری میان علوم و معارف گونه‌گون بشری شرط اول قدم مطالعه و تحقیق است.

۴.۳. یک نمونه از این بهره‌جویی و کمک‌گیری علوم و معارف بشری از یکدیگر بهره‌جویی و کمک‌گیری اصولیان مسلمان، بویژه در دو سده‌ی اخیر، از فلسفه‌ی مابعدالطبیعه‌ی رایج در حوزه‌های علوم دینی اسلامی در مباحث الفاظ و بحثهای زبانی خودشان است. آنان، نه فقط در مباحثی که جنبه‌ی نظری و عقلی دارند و امروزه آنها را به حوزه‌ی معرفتی فلسفه‌ی زبان راجع میدانیم، بلکه حتّاً در مباحثی که جنبه‌ی تجربی-تاریخی دارند و در روزگار ما متعلق به حوزه‌ی معرفتی زبانشناسی تلقی میشوند، بوفور به وجود، ماهیت، عروض، اصالت، اعتباریت، حقیقت واحده، تخصیص وجود، نفس الامر، مساوقت، تمایز، عدم، وجود ذهنی و وجود خارجی، وجود فی نفسه و وجود فی غیره، وجود فی نفسه لنفسه و وجود فی نفسه لغيره، وجود و امکان و امتناع، ما بالذات و ما بالغير و ما بالقياس الی الغير، ذات، انیت، اعتبار عقلی، بقاء و حدوث، احکام ماهیت، ذاتی و عرضی، جنس و فصل و نوع، کلی و جزئی، نحوه‌ی وجود، تشخیص ماهیت، جوهر و عرض، ماده و صورت، عقل، نسبت،

مقولات نسبی، علّیت و معلولیت، استحاله‌ی دور و تسلسل و علّت صوری و مادی، هوهویت، حمل اولی ذاتی و حمل شائع صناعتی، تضایف، تضاد، عدم و ملکه، تناقض، سبق و لحوق، قوه و فعل، زمان، علم حصولی، کلیت و جزئیت، مراتب عقل، صورت علمیّه، تصوّر و تصدیق، بدیهی و نظری، حقیقی و اعتباری، علم، قدرت، اراده، طلب، و فعل و انفعال متوسّل و متمسک میشوند.

ممکنست به نظر خواننده‌ی بصیری که امروزه کُتب و رسالات اصولیان را در مطالعه میگیرد، بویژه اگر با دانشهای زبانی امروزین آشنایی کافی و وافی داشته باشد، چنین بنماید که اصولیان (یا الف) در استمداد از مباحث مابعدالطبیعی در حلّ و فصل مسائل زبانی راه افراط پیموده‌اند و، به زبان دقیقتر، راه و رسم (methodology) تحقیق در مسائل زبانی را رعایت نکرده‌اند و از مفاهیم و افکاری سود جستند که آلات و فنون مناسبی برای پرداختن به مسائل زبانی نیستند و یا ب) از آراء و انظار مابعدالطبیعی ای مدد گرفته‌اند که امروزه، در همان قلمرو و مابعدالطبیعه نیز، از درجه‌ی اعتبار ساقط شده‌اند و صدق و صحّت ندارند، و کوتاه سخن آنکه دستمایه‌های مابعدالطبیعی اصولیان (یا الف) بربط (irrelevant) با مسائل زبانی‌اند و یا ب) در خود حوزه‌ی معرفتی مابعدالطبیعه، بی اعتبار (invalid) اند. ولی، به هر تقدیر، شک نیست که آشنایی با فلسفه‌ی مابعدالطبیعه‌ی رایج در حوزه‌های علوم دینی اسلامی، هم برای فهم آراء و انظار اصولیان در مباحث الفاظ و هم برای قبول یا ردّ آنها، گریزناپذیر است.

پینوشتها:

۶۲. الهاشمی، السید محمود، بحوث فی علم الأصول (۱): مباحث الدلیل اللفظی، الجزء الأول، تقریراً لباحث الشّهید... السید محمد باقر الصدر، الطبعة الثانية، المجمع العلمی للشّهید الصدر، رمضان ۱۴۰۵، ص ۳۱.
۶۳. الهاشمی، السید محمود، همان منبع، ص ۵۲.
۶۴. همان منبع، ص ۵۲.
۶۵. البتّه، چنانکه بعداً نیز اشاره خواهد شد، در این باب که آیا این بحثهای اخیر، یعنی بحثهای مربوط به وضع یا استعمال یا دلالت، اصلاً جزو مباحث و مسائل علم اصول هستند یا نه وفاق نظری در کار نیست.
۶۶. سید مرتضی علم الهدی، الذریعة إلى اصول الشریعة، تصحیح و مقدمه و تعلیقات از دکتر ابوالقاسم گرجی، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران، در دو قسمت، ۱۳۴۶ (قسمت اول) و ۱۳۴۸ (قسمت دوم)، قسمت اول، ص بیست و شش (از مقدمه‌ی مصحح).

۶۷. همان منبع، ص بیست و هفت (از مقدمه‌ی مصحح).
۶۸. مصحح این کتاب اشتباهاً تعداد مباحث را ۱۴ دانسته است؛ بنگرید به: همان منبع، ص بیست و شش.
۶۹. بنگرید به: همان منبع، هر دو قسمت (اول و دوم).
۷۰. بنگرید به: المحقق الحلّی، معارج الاصول، إعداد محمد حسین الرضوی، منشورات مؤسسه آل البيت (ع) للطباعة والنشر ۱۴۰۳ هـ. ق.
۷۱. بنگرید به: شیخ حسن بن زین الدین شهید ثانی، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، قسمت اصول فقه (معروف به معالم الاصول)، به اهتمام دکتر مهدی محقق، مؤسسه مطالعات اسلامی و مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.
۷۲. بنگرید به: الآخوند الشیخ محمد کاظم الخراسانی، کفایة الاصول، تحقیق مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث، الطبعة الأولى، ۱۴۰۹ هـ. ق.
۷۳. بنگرید به: الشیخ محمد حسین الإصفهانی، «رسالة فی الاصول علی النهج الحدیث»، در بحوث فی الاصول، مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، ۱۴۰۹ هـ. ق. جای درد و دریغ است که مرحوم اصفهانی فرصت اتمام این نوشته‌ی گرانبهای خود را نیافته است و نوشته‌ی مذکور تقریباً در اواخر مبحث (ملازمه‌ی میان وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه) متوقف شده است.
۷۴. الشیخ محمد رضا مظفر، اصول الفقه، الطبعة الثانية، ۱۳۸۶ هـ. ق. فی أربعة اجزاء مطبوعة فی المجلدین، المجلد الأول، ص ۷.
۷۵. بنگرید به هر دو مجلد همان منبع و بویژه مجلد اول آن، ص ص ۸-۷.
۷۶. همان منبع، مجلد اول، ص ۹.
۷۷. همان منبع، مجلد اول، ص ۸.
۷۸. بنگرید به: همان منبع، مجلد اول، ص ۴۴-۹.
۷۹. همان منبع، مجلد اول، ص ۸.
۸۰. البتّه، چنانکه ناشر اصول الفقه نیز، در پانوشت صفحه ۸ مجلد اول این کتاب، تذکار کرده است، مرحوم مظفر عملاً مباحث تعادل و ترجیح را، که، به مقتضای طرح اولیّه‌ی خود میبایست خاتمه‌ی کتابش قرار دهد، به مبحث سوم ملحق کرده است و آخرین باب (باب نهم) مباحث حجّت قرار داده و، برای اثبات درستی این کار، این دلیل را اقامه کرده است که «بحث در مسأله‌ی تعادل و ترجیح - در حقیقت - درباره‌ی تعیین این است که، از میان دو [خبر] متعارض، کدامیک حجّت و دلیل است. پس، این مسأله نیز از مسائل مباحث حجّت است» (همان منبع، مجلد دوم، ص ۱۱). شکی نیست که تقسیم‌بندی‌ای که خود مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی در

(رسالة فی) الاصول علی النهج الحدیث از مباحث علم اصول عرضه کرده است با تقسیمبندی ای که مرحوم مظفر در اصول الفقه به او نسبت داده است فرق فارقی دارد؛ اما شاید، به ضرس قاطع، نتوان گفت که کدامیک از این دو تقسیمبندی حاصل رای نهائی مرحوم اصفهانی بوده است، هر چند میدانیم که وی (رسالة فی) الاصول علی النهج الحدیث را در واپسین سال عمر خود تصنیف کرده است بنگرید به: (رسالة فی) الاصول علی النهج الحدیث، ص ۱۵۵، و بنابراین بعید نیست که تقسیمبندی مذکور در این مکتوب حاصل رای نهائی او بوده باشد.

۸۱. بنگرید به: محمد اسحاق الفیاض، محاضرات فی اصول الفقه: تقریراً لبحث... السید ابوالقاسم الخوئی، الجزء الأول، مطبعة النجف الاشرف، ۱۳۸۲ هـ. ق. ، ص ص ۸-۶.

۸۲. همان منبع، ص ۸.

۸۳. بنگرید به: السید محمود الهاشمی، مباحث الدلیل اللفظی، الجزء الأول (= بحوث فی علم الاصول: ۱)، تقریراً لأبحاث... السید محمد باقر الصدر، من منشورات المجمع العلمی للشهید الصدر، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۵، ص ص ۶۱-۵۵. سید محمد باقر صدر، در مقام مقایسه ی این دو روش پیشنهادی برای تقسیمبندی مباحث علم اصول، به این نتیجه میرسد که: "اگر به علم اصول نگرشی انتزاعی داشته باشیم، یعنی آنرا به صورتی گسسته از کاربردی که در علم فقه میتواند داشت ببینیم، تقسیمبندی نخست بهتر است؛ و اگر به این علم از روزنه ی کاربرد و علم فقه بنگریم، تقسیمبندی دوم بهتر است. و [بنابراین] مسأله ی تعیین یکی از این دو تقسیمبندی به گزینش و ترجیح ناشی از دیدگاه [هر شخص] باز میگردد. خود ما، در این سلسله ی مباحث [= مجموعه ی درسهای علم اصول که در بحوث فی علم الاصول طبع و نشر یافته است] سیری را دنبال خواهیم کرد که به روش تقسیمبندی نخست نزدیکست، زیرا چنین سیری به انطباق بر روش معهود در کتابهای اصولی ای که در مدرسه ی اصولی شیخ انصاری تدوین شده اند نزدیکترست؛ ولی، در برنامه ی درسی پیوسته ی جدیدی که، به عنوان جایگزین کتابهای درسی کنونی در علم اصول، تدوین کرده ایم [= دروس فی علم الاصول، فی الحلقات الثلاث]، روش تقسیمبندی دوم را ترجیح داده ایم، زیرا، به گمان ما، بیشتر میتواند به دانشپژوهان تصویر روشنتری از نقش قواعد اصولی در زمینه ی فقه و دریافتی آشکارتر از کیفیت کاربرد قواعد علم اصول در فقه عرضه کند." (همان منبع، ص ۶۲)

۸۴. ناگفته پیداست که جای ندادن مباحث لفظی اصولیان در زمره ی مقدمات و مبادی علم اصول، به هیچ روی، به معنای انکار این نیست که علم اصول، نیز مانند هر یک از علوم و معارف بشری دیگر، مقدمات یا مبادی ای دارد که بخشی از فلسفه ی آن بحساب میآیند.

۸۵. السید محمود الهاشمی، همان منبع، الجزء الأول، ص ص ۶۸-۶۷.

۸۶. تعبیر "علم اللغة"، در زبان عربی امروز، در برابر دو تعبیر انگلیسی به کار میرود: یکی Linguistics، که همان

”زبان‌شناسی“ به معنایی است که در این نوشته با آن سروکار داریم، و دیگری Lexicology به معنای واژگان‌شناسی، یعنی علمی است که درباره‌ی معانی و ریشه‌های واژه‌ها مطالعه و تحقیق میکند. در اینجا، به ظن قریب به یقین، مراد مرحوم صدر معنای اول نیست، زیرا: اولاً: کار زبان‌شناسی تعیین مدلول هر واژه یا هیأتی نیست و این شأن واژگان‌شناسی است، و ثانیاً: مرحوم صدر صورت جمع ”علم اللّغة“، یعنی ”علوم اللّغة“، را به کار برده است و معلومست که ما با زبان‌شناسی‌های گوناگون سروکار نداریم، اما واژگان‌شناسی به تعدد زبانهای جهان متعدّد میشود.

۸۷. السید محمود الهاشمی، همان منبع، الجزء الأول، ص ص ۲۲۴-۲۱۹.

۸۸. السید محمود الهاشمی، همان منبع، الجزء الأول، ص ص ۸۶-۸۳.

۸۹. پرداختن به آن دسته از مباحث مربوط به واژگان‌شناسی که مؤلفه‌های مشترک در فرایند استنباط حکم شرعی را میسازند، اگر اصلاً در استنباط حکم دخالت داشته باشند، یعنی اگر مؤلفه‌ی مختصّ به فرایند استنباط حکم شرعی خاصی را بسازند، از شؤون فقیه است، نه اصولی.

۹۰. بنگرید به همین نوشته، بند ۱.۲.۱.۵.

۹۱. بنگرید به همین نوشته، بند ۲.۲.

92. See Searle. John R., *Speech Acts: An Essay in the philosophy of Language* (Cambridge: Cambridge University Press, 1969), pp. 4-5 and 14-15.

93. See Searle, *op. cit.*, pp. 4-15.

94. *ibid.*, p. 15.

۹۵. بنگرید به: السید محمود الهاشمی، همان منبع، الأجزاء الثلاثة الأولى.

96. Malmkjaer, Kirsten, "Origin of Language" in Malmkjaer, Kirsten (ed.), *op. cit.*, P. 393.

۹۷. در این باره، از جمله، بنگرید به:

Aitchison, J., *The Seeds of Speech: Language Origin and Language Evolution* (Cambridge: Cambridge University Press, 1996).

۹۸. در این باره، از جمله، بنگرید به:

Schwartz, Stephen P. (ed.), *Naming, Necessity, and Natural Kinds*, (Ithaca and London: Cornell University Press, 1977).

۹۹. در این باره، از جمله، بنگرید به: کریپکی، سول ای. نام گذاری و ضرورت، همان. و نیز به:

Moore, A. W. (ed.), *Meaning and Reference* (Oxford: Oxford University Press, 1993).

Salmon, N., *Reference and Essence* (Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 1982).

۱۰۷ . درباره ترادف یا هممعنایی، از جمله، بنگرید به :

Lyons, John, *Language and Linguistics*, pp. 148 - 151 .

Goodman, N., "On Likeness of Meaning" in Macdonald, M. (ed.), *Philosophy and Analysis* (USA: Blackwell, 1954).

Mates, B., *Synonymity* (Berkeley, California: Universit, of California, 1950).

۱۰۸ . درباره‌ی مجاز و معنای مجازی، از جمله، بنگرید به :

Ortony, Andrew (ed.), *Metaphor and Thought*, 2nd edition (Cambridge: Cambridge University press, 1993).

Davidson, D., "What Metaphors Mean", in his *Inquiries into Truth and Interpretation* (Oxford: Oxford University Press, 1984).

Black, M. *Models and Metaphors* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1962).

Abraham, W. *A Linguistic Approach to Metaphor* (Lisse, Holland: Peter de Ridder Press, 1975).

Johnson, M., *Philosophical Perspectives on Metaphor* (Minneapolis: University Of Minnesota ress, 1981).

۱۰۹ . در این باره، از جمله، بنگرید به :

Levelt, P., *Speaking: From Intention to Articulation* (Cambridge, MA: M.I.T Press, 1989).

Harley, T. A., *The Psychology of Language: From Data to Theory* (Hove: Psychology Press, 1995).

۱۱۰ . در این باره، از جمله، بنگرید به :

J. L. Austin, *How to Do Things With Words*, *op. cit.*

J. R. Searle (ed.) *The Philosophy of Language* (Oxford: Oxford University Press, 1971).

Evans, G., *The Varieties of Reference*, *op. cit.*

به نظر نگارنده، بهترین آثار را در باب نظریه‌ی استعمال پل گرایس (Paul Grice)، فیلسوف انگلیسی (۱۹۸۸ - ۱۹۱۳)، منتشر ساخته است. تحلیل وی از حقیقت استعمال به تحلیل اصولیان مسلمان متأخر نزدیکست. بنگرید، از جمله، به این اثر او:

Grice, Paul, *Studies in the Ways of Words*, *op. cit.*

و نقد زیر بر رأی او، در این باب:

Taylor, Kenneth, *Truth and Meaning*, *op. cit.*, pp. 311 - 319 .

۱۱۱. پل گرایس، در میان فیلسوفان زبان، بیش از همه درباره‌ی راههای تشخیص معنای حقیقی از معنای مجازی تحقیق و تأمل کرده است و شمار این راهها را از ده نیز بیشتر دانسته است. بنگرید به:

Grice, H. P. "Logic and Conversation", in Cole, P. and Morgan, J. (eds.), *Syntax and Semantics* (vol.3): *Speech Acts* (New York: Academic Press, 1975).

Grice, H. P., "Further Notes On Logic and Conversation", in Cole, p. (ed.) *Syntax and Semantics* (vol.9): *Pragmatics* (New York: Academic Press, 1978).

برای نقد رأی گرایس، در این باب، بنگرید به:

Sadock, J. M., "Methodological Problems of Linguistic Pragmatics", in *Problems in Linguistic Metatheory* (East Lansing: Michigan State University, Department of Linguistics, 1976).

Sadock, J. M., "On Testing For Conversational Implicature", in Cole, p. (ed.), *Syntax and Semantics* (vol.9): *Pragmatics* (New York: Academic Press, 1978).

سرل و آبراهام نیز، بترتیب، در دو اثر زیر راههایی برای تشخیص معنای حقیقی از معنای مجازی پش نهاده اند:

Searle, J. R., "Indirect Speech Acts", in Cole, p. and Morgan, J.L. (eds.), *op. cit.*

Abraham, W., *op. cit.*

۱۱۲. دو برابر نهاده‌ی "مقوله‌ای" و "مقوله‌پیوند" از برساخته‌های نگارنده‌ای این سطور است؛ و به جای "مقوله‌پیوند" شاید بتوان "با مقوله‌ای" نیز گفت (syn- پیشوند مفید معنای معیت/انضمام است). ضمناً باید توجه داشت که catogorem، به معنای "مقوله‌ای"، بدون e در پایان نوشته میشود و جمعش catogotems است (اگرچه catogoremata نیز به کار رفته است، ولی syncatogoreme، به معنای "مقوله‌پیوند" (یا: "بامقوله‌ای")، با e در پایان نوشته میشود و جمعش syncatogoremata است.

۱۱۳. نگارنده مدعی نیست که همه‌ی سخنانی که فیلسوفان زبان، در این باب، گفته‌اند صادق و قابل دفاع است. سه نکته‌ای که به نقل از آنان گفته شد فقط به قصد نشان دادن اندکی از موارد اختلاف نظر میان آنان و اصولیان مسلمان، در این مسأله، بود. برای اطلاع بیشتر بر آراء فیلسوفان زبان در باره‌ی معانی اسمی و معانی حرفی بنگرید به:

Sprigge, T. L. S., *Facts, Words, and Beliefs* (London: Routledge and Kegan paul, 1970).

Griffin, N., *Relative Identity* (Oxford: Oxford University Press, 1997).

Ryle, G., *Dilemmas* (Cambridge: Cambridge University Press, 1954), Ch. 8.

Lacey, A. R., *A Dictionary of philosophy*, 3rd ed. (London: Routledge and Kegan Paul, 1996), the entries "Categories", "Attributive" and "Topic-neutral".

Spade, Paul Vincent, "syncategoremata" in Audi, Robert (ed.).

The Cambridge Dictionary of Philosophy, op. cit., pp. 896 - 897.

Malmkjaer, Kirsten, "Philosophy of Language" in Malmkjaer, kirsten (ed.), op. cit., p. 396.

نکته‌ی مهم در مبحث معنای اسمی و معنای حرفی تفکیک سه جنبه‌ی دستور زبانی (grammatical)، معناشناختی (semantic)، و منطقی (Logical) این مبحث است.

۱۱۴. درباره‌ی پیروی دستورنویسان زبان عربی از صرف و نحو هندیان، بنگرید به: مجتبابی، فتح‌الله، نحو هندی و نحو عربی: همانندیها در تعریفات، اصطلاحات و طرح قواعد، چاپ اول، نشر کارنامه، ۱۳۸۳. در این کتاب، به ۳۳ همانندی نحو هندی و نحو عربی در تعریفات، اصطلاحات، و طرح قواعد اشاره شده است.

۱۱۵. بنگرید به: المنطق لابن المقفع و حدود المنطق لابن بهریر، با مقدمه و تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه، از انتشارات انجمن فلسفه‌ی ایران، ۱۳۵۷، صص ۲۷-۲۶ و ۱۲۶-۱۲۵.

۱۱۶. در این باره که وجوه تحقیقاً یا تقریباً مشترک همه‌ی زبانهای جهان چند و کدام‌اند. بنگرید به:

Comrie, B., *Language Universals and Linguistic Typology: Syntax and Morphology*, 2nd ed., (Oxford: Basil Blackwell, 1989).

Malmkjaer, kirsten, "Language Universals" in Malmkjaer, Kirsten (ed.) *The Linguistics Encyclopedia*, op. cit., pp. 324 - 331.

۱۱۷. برای نمونه، بنگرید به:

Quirk, Randolph, Greenbaum, Sidney, Leech, Geoffrey, and Svartvik, Jan, *A Comprehensive Grammar of the English Language* (New York: Longman, 1985), pp. 67-68.

118. See *ibid*, p. 12.

119. See *ibid*, p. 60 - 64.

۱۲۰. درباره‌ی نظریه‌ی افعال گفتاری، افزون بر آثاری که در پینوشت شماره‌ی ۴۷ آمده‌اند، بنگرید به:

Tsohatzidis, S. L. (ed.), *Foundations of Speech Act Theory: Philosophical and Linguistic Perspectives* (London: Routledge, 1994).

Bach, k. and Harnish, R., *Linguistic Communication and Speech Acts* (Cambridge, Mass M.I.T Press, 1979).

Searle, J. and Vandervehen, D., *Foundations of Illocutionary Logic* (Cambridge: Cambridge University Press, 1985).

121. See Lyons, John, *Language and Linguistics*, *op. cit.*, P. 110.

122. See *ibid.*

123. McCarthy, Michael J., "Lexis and Lexicology" in Malmkjaer, Kirsten(ed.), *The Linguistics Encyclopedia*, *op. cit.*, p. 339.

۱۲۴ . برای خصوص طلب و اراده، از جمله، بنگرید به:

Hornsby, Jennifer, *Actions* (London: Routledge and kegan Paul, 1980), Ch. 4.

Kenny, Anthony, *Will, Freedom, and Power* (Oxford: Oxford University Press, 1975).

O'Shaughnessy, Brian, *The Will* (Cambridge: Cambridge University Press, 1980).

Ryle, Gilbert, *The Concept of Mind* (London: Hutchinson, 1949).

Pears, D. F. (ed.), *Freedom and the Will* (London: Macmillan, 1963).

Watson, G., *Free Will* (Oxford: Oxford University Press, 1982).

Dennett, D. C., *Elbow Room* (Oxford: Clarendon Press, 1984).

Kenny, Anthony, *Action, Emotion and Will* (London: Routledge and kegan Paul, 1963).

۱۲۵ . افزون بر آثاری که در باب افعال گفتاری نشر یافته اند، برای خصوص اوامر (و نواهی)، از جمله، بنگرید به:

Hamblin, C. L., *Imperatives* (Oxford: Basil Blackwell, 1987).

Von Wright, G. H., *Norm and Action* (London: Routledge and kegan Paul, 1963).

Hare, R. M., *The Language of Morals* (Oxford: Oxford University press, 1952), Part 1.

Castañeda, H.-N., *Thinking and Doing: The Philosophical Foundations of Institutions* (Dordrecht: Reidel, 1975).

Rescher, N., *The Logic of Commands* (London: Routledge and kegan Paul, 1966)

Searle, J. R. and Vanderveken, D., *Foundations of Illocutionary Logic* (Cambridge: Cambridge niversity Press, 1985).

۱۲۶ . برای اطلاع بر پاره ای مباحث فیلسوفان اخلاق، درباره این مسائل، از جمله، بنگرید به:

Bradley, F. H., *Ethical Studies* (Oxford: Oxford University Press, 1876), essay 5.

Frankena, W. K., "obligation and Motivation in Recent Moral Philosophy", in Melden, A. I. (ed.), *Essays in Moral Philosophy* (Washington: Washington University Press, 1958).

Gauthier, D. P., *Practical Reasoning* (Oxford: Oxford University Press, 1963).

Hare, R. M., *The Language of Morals* (Oxford: Oxford University Press, 1952), part 3.

Helm, P. (ed.), *Divine Commands and Morality* (Oxford: Oxford University Press, 1981).

Quinn, P. L., *Divine Commands and Moral Commandments* (Oxford: Clarendon Press, 1978).

Ross, W. D., *The Right and the Good* (Oxford: Clarendon Press, 1930).

Ross, W. D., *Foundations of Ethics* (Oxford: Clarendon Press, 1939) .

و برای اطلاع بر پاره‌ای از مباحث عالمان منطق بابایی، درباره‌ی این مسائل، از جمله، بنگرید به:

Rescher, N. (ed.) *The Logic of Decision and Action* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1967).

Hilpinen, R. (ed.), *Deontic Logic: Introductory and Systematic Readings* (Dordrecht: D. Reidel, 1981).

Hilpinen, R. (ed.), *New Studies in Deontic Logic: Norms, Actions, and the Foundations of Ethics* (Dordrecht: D. Reidel, 1981).

Horty, J., *Agency and Deontic Logic* (New York : Oxford University Press, 2000).

Nute, D. (ed.), *Defeasible Deontic Logic* (Dordrecht: Kluwer Academic Publishers, 1997).

Brown, M. A. and Carmo, J. (eds.), *Deontic Logic, Agency, and Normative Systems* (Berlin-Heidelberg-New York: Springer, 1996).

Von Wright, G. H., *Logical Studies* (London: Routledge and Kegan Paul, 1957).

۱۲۷ . درباره‌ی نظریه‌ی معانی ضمنی، از جمله، بنگرید به:

Grice, H. P., *Studies in the Way of Words, op. cit.*

Levinson, S. C., *Pragmatics* (Cambridge: Cambridge University Press, 1983).

Blakemore, D., *Understanding utterances: An introduction to pragmatics* (Oxford: Blackwell, 1992).

Gazdar, G., *Pragmatics: Implicature, Presupposition, and Logical Form* (New York: Academic Press, 1979).

Leech, G. N., *Principles of Pragmatics* (London: Longman, 1983) .

Sperber, D. and Wilson, D., *Relevance: Communication and Cognition* (Oxford: Basil Blackwell, 1986).

۱۲۸ . درباره‌ی امر مشروط یا التزام مشروط، از جمله، بنگرید به:

Chellas, B. F., "Conditional Obligation" in Stenlund, S. (ed.) *Logical Theory and Semantic Analysis* (Dordrecht: D. Reidel, 1974).

۱۲۹ . مسائل منطقی و فلسفی مربوط به این بحثها، که زیر عناوین عموم (generality)، تسویر (quantification)، و واژه‌های دالّ بر سور (quantifier words) می‌آیند، از جمله، در کتابهای زیر مورد بحث قرار گرفته‌اند:

Faris, J.A., *Quantification Theory* (London: Routledge and Kegan Paul, 1964).

Quine, W. V. O., *Philosophy of Logic* (Englewood cliffs, NJ: Prentice-Hall, 1970).

Geach, P.T., *Reference and Generality* (Cornell: Cornell University Press, 1962).

Quine, W. V. O., *Word and Object* (Cambridge, Mass.: M.I.T Press, 1960).

Williams, C. J. F., *What is Existence?* (Oxford: Oxford University Press, 1981), chs. 6-8.

130. Rockmore, Tom, "Interpretation as Historical, Constructivism, and History" in Margo-lis, Joseph and Rockmore, Tom (eds.). *The philosophy of Interpretation* (Oxford: Blackwell, 2000).

۱۳۱ . درباره‌ی اصل حَمَلْ به أَحْسَن، از جمله بنگرید به:

Davidson, D., *Inquiries into Truth and Interpretation* (Oxford: Oxford University Press, 1984).

Evnine, S., *Donald Davidson* (Oxford: Blackwell, 1991), ch.6.

Hacking, I., *Why Does Language Matter to Philosophy?* (Cambridge: Cambridge University Press, 1975), pp. 146-150.

۱۳۲ . درباره‌ی ابهام، از جمله، بنگرید به:

Quine, W. V. O., *Word and Object*, *op. cit.*

Govier, Trudy, *A Practical Study of Argument*, 3rd. ed., (Belmont, California, 1992).

Wolfram, S., *Philosophical Logic* (London, 1989).

و درباره‌ی ابهام، از جمله، بنگرید به:

Quine, W. V. O., *Word and Object*, *op. cit.*

Williams, T., *Vagueness* (London: Routledge, 1994).

Sainsbury, R. M., *Paradoxes* (Cambridge: Cambridge University Press, 1988), ch. 2.